


اثبات کلامش

 بیایید لحظه‌ای سرهایمان را خم کنیم. ای پدر آسمانی عزیز، سپاسگزاریم که امشب اینجا هستیم. سپاسگزاریم، چرا که می‌دانیم حضور تو در میان ماست. اینک دعا می‌کنیم که هر یک از ما که نیازمندیم را دریابی. این را به نام عیسی درخواست می‌کنیم. آمین. (بفرمایید بنشینید).

به راستی که حس خوبی است وقتی این میکروفن‌ها کار می‌کنند. متأسفم که دیروز نتوانستم پیغام را چنانکه باید به شما ارائه دهم، دوست داشتم آن را خوب درک کنید.

۲ و مقصودم این بود که حتماً این موضوع برای شما روشن باشد. این همان-همان لنگری است که داریم. ما به هیچ کلیسایی لنگر نشده‌ایم. در مسیح لنگر شده‌ایم، بله. یگانه راه مبارک خود اوست. تنها ما‌وا اوست، تنها جایی که خدا نام مبارک خویش را در آن نهاده داده است. و خدا گفت که مردم را در جایی ملاقات خواهد کرد که خود برای نهادن نام مبارکش برگزیده است، نه در هر دروازه‌ای بلکه دری که او خود برگزیده است. او همان‌جا مردم را ملاقات می‌کند، تنها و تنها همان‌جا. و درمی‌یابیم که خدا هرگز نام خود را در جایی غیر از پسرش، عیسی مسیح، قرار نداد زیرا پسر همیشه نام پدر را می‌گیرد.

و اکنون خواهید گفت: «خوب، این امروز چه کاربردی دارد؟ همه می‌گویند، من در عیسی هستم.»

۳ او کلمه است. زیرا «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد.» همچنین در مکاشفه باب ۱۹، جایی که دیدیم او می‌آید، عروس و داماد، ردایش آغشته به خون است، «نام او کلمه خدا خوانده می‌شد.» او کلمه خداست.

۴ و چنین او قدرت حیات‌بخش است. او همان روح‌القدس است، همان نیروی محرکی که وارد سازوکار می‌شود، کلام به آن جان می‌بخشد. و همه اینها باید با هم کار کنند و گرنه کار نخواهد کرد. باید برگرفته از کل کتاب مقدس باشد، همه مسیح، سخن از انجیل تام است.

۵ می‌خواهم درباره آن میزگردی که دیشب در تلویزیون دیدیم، مطلبی بگویم، چون می‌دانستم قرار است برگزار شود، آن را نگاه کردم. می‌خواهم از این برادران، عزیزانی که در آن میزگرد شرکت داشتند، به خاطر پاسخ بسیار عالیشان به پرسش‌ها تقدیر کنم! و شما می‌دانید که من منتقد سختگیری هستم، اما به هر حال، آن جای انتقاد نداشت. سراسر اصیل بود و توانستم صد در صد با آن موافق باشم. اجماعت دست می‌زنند-گروه تألیف. [سپاسگزارم. آمین. پاسخ‌ها کاملاً به جا بودند. به راستی از آن

بهره بردم و سپاسگزارم. تنها آرزو می‌کردم که کاش فیلم آن را در اختیار داشتم تا آن را در کلیسای محلی خود پخش کنم. به راستی عالی و دلنشین بود.

۶ و بسیار شکرگزارم از اینکه می‌بینم خدا در دیگر قلمروها، فراتر از مجموعهٔ پنطیکاستی ما، در حال عمل کردن است و افراد را فرامی‌خواند، همان بذره‌های الهی که سالیان متمادی در آن فضاها، چشم‌انتظار تابش فروغ ایزدی بر خود بوده‌اند.

۷ دوستان، این امر برای ما حکم هشدار را دارد، می‌دانیم که عیسی گفت: «وقتی آن باکرهٔ خفته برای خرید روغن برود، همان زمان داماد از راه می‌رسد.» بنابراین با دیدن این امر، هنگامی که می‌بینیم اسقفی‌ها، مشایخی‌ها، متدیست‌ها، باپتیست‌ها و لوتری‌ها برای گرفتن روغن می‌آیند، آنگاه همان ساعتی است که داماد آمده است. این را به یاد داشته باشیم.

۸ هرگز برایم پیش نیامده بود که پسر، بیلی، آنچه که چند لحظه پیش به من گفت را گفته باشد. گفت: «پدر، عادت ندارم به تو بگویم چه کار کنی. نمی‌خواهم به هیچ شکلی روی تو تأثیر بگذارم، اما»، گفت: «پدر، هر کاری که می‌کنی، همهٔ وقت را برای این بیماران بگذار.» او گفت: «هرگز این تعداد بیمار ندیده‌ام!» گفت: «در مدت بسیار کوتاهی دویست کارت پخش کردم.» گفت: «افراد بسیاری بیمارند!» بسیار کم پیش می‌آید که او چنین چیزی به من بگوید.

۹ بنابراین، امشب با چند یادداشت کوتاه که اینجا نوشته‌ام، آمده‌ام و همین‌طور تعدادی گفتار دربارهٔ داوری قریب‌الوقوع، چرا که می‌دانم امشب در حالی اینجا نشستیم که خشم خدا درست زیر پای ما در تلاطم است و به زودی ناگهان همه چیز را فروخواهد بلعید. با دانستن اینکه خشم خدا در انتظار است، در همان لحظه‌ای که گفته شود، لحظهٔ پایانی برای میلیون‌ها نفر فراخواهد رسید. در قلب خود از این امر آگاهم و می‌دانم که چنین خواهد شد! و سپس می‌بینیم که بسیاری از افراد بیمارند، در فشارند و در حال کشمکش و تقلا هستند.

۱۰ با خود فکر کردم: «امشب، بیشتر مردم مسیحی هستند.» و اجازه دهید به شما فرزندان خدا نکته‌ای را بگویم. هرآنچه می‌کنید، هر چیز دیگر را کنار بگذارید. شبانه روز با تمام قلب خود خدا را خدمت کنید. می‌توانید حس کنید که چیزی درست نیست. می‌توانید هنگام راه رفتن در خیابان‌ها آن را تشخیص دهید، شما... و هر جا که بروید. بله، به این شرط که روحانی باشید و می‌دانم که چنین هستید.

۱۱ با آقای صحبت می‌کردم، برادر استرومی. نمی‌دانم تونی اینجاست یا نه. او، او... [برادری می‌گوید: «تونی سلامه؟» - گروه تألیف.] تونی سلامه، سلامه، سلامه؟ نه. تونی درست را نگفتم. [برادری چیزی می‌گوید.] نه، این تونی نیست. منظور تونی اهل توسان است. اسمش چیست؟ [کسی می‌گوید: «استرومی.»] استرومی! می‌دانم شبیه سلامه، استرومی یا چنین چیزی است. من...

۱۲ روزی مردی وارد فروشگاهش شد، مسئله بسیار چشمگیر بود، مطلبی گفت که خاطرهای را در من زنده کرد، از زمانی که من... آخرین باری که در-در هند بودم.

۱۳ فکر می‌کنم خداوند بزرگ‌ترین جمعیتی را که تاکنون در یک‌جا داشته‌ایم، در آنجا، یعنی در بمبئی به ما بخشید. به حدی که هیچ مکانی پیدا نمی‌کردیم که بتواند آنها را در خود جای دهد، ده‌ها هزار و هزاران نفر.

۱۴ و درست پیش از رسیدنمان به آنجا روزنامه‌ای ترجمه‌شده منتشر شده بود. خوب، هند کشوری دوزبانه است ولی آن-آن روزنامه به زبان انگلیسی منتشر می‌شد. در آن نوشته شده بود: «خوب، ظاهراً باید زلزله‌ها تمام شده باشند زیرا پرندگان در حال بازگشت به خانه‌ها و کاشانه‌های خود هستند»

۱۵ چند روز پیش از آمدن زمین‌لرزه‌ای که حصارها و سازه‌های مجاور را در هم کوبید. پرندگان کوچک در میان سنگ‌ها پناهگاه‌هایی پیدا می‌کنند و لانه‌های خود را آنجا می‌سازند، و هنگام ظهر یا بعد از ظهر، زمانی که آفتاب بسیار سوزان است، تمامی حیوانات کنار آن دیوارهای سنگی می‌ایستند تا از سایه آن بهره‌مند شوند. پرندگان دو روز در میان درختان ماندند و به لانه‌های خود بازنگشتند، حیوانات، گوسفندان و گاوها دو روز هنگام بعد از ظهر نزدیک آن دیوارها نمی‌ایستادند. آنها-آنها در مزرعه‌ها می‌ماندند و به هم می‌چسبیدند تا برای یکدیگر سایه ایجاد کنند.

۱۶ ناگهان زمین‌لرزه‌ای رخ داد که دیوارها را لرزاند و ساختمان‌ها را ویران کرد. بله، اگر آن پرندگان کوچک آنجا بودند، از بین می‌رفتند. اگر گاوها و گوسفندان زیر آن ایستاده بودند، هلاک می‌شدند. خدا به طبیعت هشدار می‌دهد!

۱۷ چند روز پیش در فروشگاه برادر تونی به سخنان آقای گویش می‌دادم که می‌گفت... هنگام وقوع این زمین‌لرزه در آلاسکا، او جایی در مکزیک به نام استونی پوینت سرگرم ماهیگیری بود. آن آقا می‌گفت: «پرندگان نمی‌خواستند غذا بخورند، ماهی‌ها هم نمی‌خواستند غذا بخورند. اصلاً به قولی یک جای کار می‌لنگید. و ناگهان زلزله آغاز شد.»

۱۸ و او گفت که روزی دیگر هنگامی که در هند یا جایی دیگر زلزله رخ داد، دوباره مشغول ماهیگیری بود. به خود گفت: «خوب، عجیب است. اکنون همان ساعتی است که ماهی‌ها غذا می‌خورند. حتی کوچک‌ترین موج هم بر روی آب نیست، هیچ جا. آب کاملاً آرام است، بهترین زمان برای غذا خوردن ماهی‌هاست. اما آنها غذا نمی‌خوردند. همچنین همهٔ پرندگانی که معمولاً آنجا هستند، مرغ‌های دریایی که آن ماهی‌ها را می‌گیرند و دیگر پرندگان، همه در ساحل قدم می‌زدند و به هم پناه می‌بردند. ظرف چند دقیقه کف دریا شروع به بالا آمدن از عمق‌ها کرد، به این شکل، زلزله‌ای در آن سوی کرهٔ زمین رخ داده بود.» چنانکه پیداست، آن ماهی‌ها می‌دانستند که وضعیت عادی نیست و چیزی در شرف وقوع است. پس آن پرندگان نیز از این امر آگاه بودند.

۱۹ بی‌گمان، اگر خدا به یک ماهی و یک پرنده نیروی تشخیص عطا می‌کند، چقدر بیشتر آن را به فرزندان خویش عطا خواهد کرد! ما می‌دانیم که در زمان پایانی به سر می‌بریم و داوری در انتظار است، پس بیایید نهایت احترام را به جا آوریم. با تمام دل به سوی خدا بگریزید! «و تو ای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته‌ای، تا جهنم سرنگون

خواهی شد،» و چنین امروز زیر بستر آب‌ها قرار دارد. این را به یاد داشته باشید و دعا کنید.

۲۰ اکنون می‌خواهم امشب اینجا برای لحظاتی بخشی از کتاب مقدس را بخوانم. برای بیماران دعا خواهیم کرد. بیلی گفت که تعداد زیادی کارت دعا پخش کرده است. او دیروز هم کارت پخش کرده بود، دیشب حتی به یکی از آنها هم نرسیدم. و با خود فکر کردم، وقتی روح‌القدس آمد... این تنها... نمی‌توان آن امر الهی را به عمل واداشت. درست مانند یک اهرم کوچک است، آن را می‌کشید و دنده خود را عوض می‌کنید. این شما هستید که روح‌القدس را به عمل درمی‌آورید، نه من. خود شما هستید که این کار را می‌کنید. خوب، دیشب متوجه شدم که حتی هنگام تشخیص نیز در مورد افراد چنانکه باید، عمل نمی‌کرد. به نظر نمی‌رسید که آن را دریافت کنند. این اواخر کمابیش این را اینجا مشاهده کرده‌ام، شبیه آنچه درباره گذاشتن دست‌ها بر بیماران می‌گفتم، این موضوعی است که افراد می‌دانند.

۲۱ باید از آنچه در درونمان نهاده شده آگاه باشیم، ما که به عیسی مسیح ایمان داریم و از روح او تولد یافته‌ایم و از آن قدرت حیات‌بخش پر شده‌ایم، همان قدرتی که در درون شماست. با گذاشتن دست‌ها بر دیگران، چنانکه شاگردان عیسی انجام دادند، این امر الهی در خلال این عصر بیماران را شفا داده، مردگان را زنده کرده، رؤیایها نشان داده و نبوت‌ها بخشیده است. و همان روحی که در میان نخستین رسولان می‌زیست، امروز در کلیسا زندگی می‌کند و دقیقاً همان اعمال را به جا می‌آورد. و باشد که بتوانیم بی‌درنگ آن را دریابیم! بله، مهم نیست چقدر عمل می‌کند، شما باید آن را تشخیص دهید و باور کنید. تا زمانی که باور نکنید ذره‌ای فایده نخواهد داشت. اما همان لحظه‌ای که آن را بپذیرید، مشکلات شما پایان می‌یابد. این حقیقت دارد.

۲۲ اکنون، بیایید سراغ کتاب مقدس برویم. چند لحظه پیش آنجا نشستیم و چند آیه دیگر یادداشت کردم تا متن امشب خود را تغییر دهم. و می‌خواهم بخشی از کلام خدا را بخوانم، از انجیل لوقا باب ۸ از آیه ۴۰ آغاز می‌کنیم. اکنون گوش دهید، بخش نسبتاً طولانی را قرائت خواهیم کرد.

و چون عیسی مراجعت کرد، خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می‌داشتند.

مگر امشب این امر برای جمع حاضر موضع خوبی نخواهد بود؟

که ناگاه مردی یایرس نام که رئیس کنیسه بود به پای‌های عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید.

زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می‌رفت خلق بر او ازدحام می‌نمودند.

ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبا نموده و هیچ کس نمی‌توانست او را شفا دهد،

از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونش ایستاد.

پس عیسی گفت، کیست که مرا لمس نمود؟ چون همه انکار کردند، پطرس و رفقاییش گفتند، ای استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام می‌کنند و می‌گویند کیست که مرا لمس نمود؟

...عیسی گفت، البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.

چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده و پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فوراً شفا یافت.

و وی را گفت، ای دختر خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.

و این سخن هنوز... بر زبان او بود که یکی از خانۀ رئیس کنیسه آمده به وی گفت، دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.

چون عیسی این را شنید، توجه نموده به وی گفت، ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.

و چون داخل خانه شد، هیچ کس را نگذاشت که به اندرون آید، جز پطرس... و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر.

و چون همه برای او گریه... و زاری می‌کردند، و او گفت، گریان مباشید نمرده بلکه خفته است.

پس به او استهزا کردند چونکه می‌دانستند که مرده است.

پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته و دختر را صدا زد و گفت، ای دختر برخیز.

و روح او برگشت و فوراً برخاست، پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند.

و پدر و مادر او حیران شدند پس ایشان را فرمود که هیچ کس را از این ماجرا خبر ندهند.

۲۳ دعا کنیم. ای پدر آسمانی مهربان، در حالی که این کلام را می‌خوانیم، می‌دانیم که حقیقت است. این اتفاق رخ داده است. این داستانی افسانه‌ای نیست که شاید در روزنامه یا در کتابی تخیلی خوانده شود، بلکه از کتابی آمده که می‌دانیم کلام خداست. ما باور داریم که این اتفاق افتاده است. ما ایمان داریم عیسیایی که آن کار شگرف را انجام داد، با همین دو نمونه‌ای، که از آن زن مبتلا به خونریزی و کودک مرده در اینجا دیدیم، همان پسر خداست که خدا او را از مردگان برخیزانید و امشب او را در جلوۀ روح القدس به ما نمایانده است.

۲۴ و ایمان داریم که او امشب اینجا با ماست. همچنین ایمان داریم که او دیروز، امروز و تا ابد همان است، و اینکه مهر و دلسوزی او مردم را در برمی گیرد، و زمانی که مردم دست‌های خود را به سوی او دراز کنند، همان نتایجی که در آن زمان حاصل شد، امروز نیز به دست خواهد آمد. ای پدر، دوباره این را عطا فرما تا بتوانیم مسیحی تازه داشته باشیم. چنانکه برادر شاکاریان چند لحظه پیش با خلوص درخواست کرد و از حضار خواست ایمان داشته باشند، ما نیز دوباره این را به نام عیسی مسیح درخواست می‌کنیم. آمین.

۲۵ قصد دارم تنها برای دقایقی صحبت کنم و چند دقیقه بیشتر نخواهد بود، زیرا می‌خواهم کسانی که کارت دعا دارند را فراخوانی کنم و برایشان دعا کنم. همه چیزهای دیگر را کنار می‌گذارم و تنها برای بیماران دعا می‌کنم. اما پیش از دعا برای بیماران، باید مردم را به نگرش و موضع درستی برسانیم. نگرش و موضعی که همیشه نتیجه به بار می‌آورد، همان نگرش و موضعی که شما نسبت به خدا اتخاذ می‌کنید.

۲۶ اینجا زنی ردای او را لمس کرد و از خونریزی شفا یافت. سربازی بر صورت او آب دهان انداخت و تاجی از خار بر سرش گذاشت و هیچ نیرویی احساس نکرد.

۲۷ این به طرز برخورد شما بستگی دارد. آنچه اهمیت دارد نگرش درست است. دوست عزیز، امشب موضوع همین است، اینکه باید نگرش درست داشته باشید. ما در حضور عیسی مسیح هستیم و ایمان داریم که چنین است، این نگرش و موضع‌گیری شماست که نتایج را به وجود می‌آورد. ساختار و سازوکار اینجاست، نیروی محرکه نیز اینجاست. اگر فقط بتوانید حرکت را آغاز کنید، خدا بقیه کار را انجام خواهد داد.

۲۸ اکنون موضعی که می‌خواهم دقایقی در موردش صحبت کنم، از این قرار است: اثبات کلامش. تأمل و اندیشیدن در موضوع اثبات کلامش امری بس مهم است.

۲۹ اکنون، خدا قادر است امشب کلام خود را اثبات کند، چنانکه همیشه آن را اثبات کرده است. و کتاب مقدس در همین راستا می‌گوید: «همه چیز را تحقیق کنید و به آنچه نیکوست، متمسک باشید.»

۳۰ و احتمالاً این ضرب‌المثل قدیمی را شنیده‌اید، «ثابتش کن، آنگاه باورش خواهیم کرد.» اما چنین رویکردی درست نیست. بارها چیزهای بسیاری دیده‌ام که ثابت شده‌اند، حتی کاملاً از نظر علمی هم ثابت شده‌اند و با این حال مردم آنها را باور نکرده‌اند.

۳۱ چندی پیش با آقای صحبت می‌کردم. در مورد شفای الهی سخن می‌گفتم. آن آقا گفت: «آن را باور ندارم. مهم نیست چه اتفاقی بیفتد، مهم هم نیست چقدر مدرک برای آن ارائه دهی، باز هم باور نمی‌کنم.» خوب، یقیناً، برای آن آقا هرآنچه هم انجام دهی مهم نیست، او- و از گمشدگان و هالکان است. پس نمی‌تواند بپذیرد. در درون چنین فردی چیزی نیست که او را به ایمان سوق دهد.

۳۲ همین چند وقت پیش، کمابیش یک هفته پیش، تجربه کوچکی داشتم، چنانکه همه شما می‌دانید، شکار می‌کنم. وقتی از جلساتم برگشتم، برای شکار شیر کوهی

رفتم. پس از نقل مکان به آریزونا، آنجا جای خوبی است، به شکار حیوانات بزرگ علاقمندم و دوست دارم به دل طبیعت رفته و به تماشای آن بنشینم.

۳۳ خوب، قاتل نیستم. شکار می‌کنم. دوست هم ندارم حیوان شکارشده را نابود کنم و فکر نمی‌کنم این کار درست هم باشد. به نظرم، اگر کسی حیوانی را شکار کند بی‌آنکه بخواهد از آن استفاده‌ای ببرد یا هدفی از این کار داشته باشد، گناهش کمتر از کشتن هر موجود دیگری نیست. باور دارم که این کار اشتباه است. نباید چنین کاری بکنیم. خدا آن حیوان را به عنوان غذا و برای استفاده‌های خاص به ما بخشیده و ما نباید آن را نابود کنیم. اما اکنون هر تعداد شکار که قانون مجاز می‌شمارد، می‌توانید بردارید. فقط آن را بیهوده تلف نکنید.

۳۴ و من آنجا هستم، فصل شکار هر چیز دیگر تمام شده است. شیرهای کوهی دام‌های بسیاری را می‌کشند. آنجا در آن منطقه بسیاری از صاحبان مزرعه‌ها را می‌شناسم. و هر وقت یک شیر کوهی به میان گوسفندان می‌افتد و شکاری می‌گیرد، مرا خبر می‌کنند. یکی از دوستانم شب گذشته، تنها در عرض یک شب، حدود سه هزار و پانصد دلار ضرر کرد؛ چون یک شیر کوهی به گله حمله کرده و بره‌ها را کشته بود. آن شیر خود را به گله رسانده بود و طبعاً سایر شیرهای کوهی باید تاوان کار او را می‌پرداختند. سرانجام آن شیر را شکار کردم، شیر کوهی بسیار بزرگی بود، حدود دو متر و هفتاد سانتی‌متر طول داشت و وزنش به نزدیک نود کیلوگرم یا اندکی بیشتر می‌رسید، به راستی شیر کوهی بزرگ و تنومندی بود.

۳۵ و برای شکار از آریزونا به یوتا رفتم. به من گفته بودند که آنجا افرادی هستند و آن آقای که قرار بود با او به شکار بروم، از تله‌گذاران دولتی بود، «خواهش می‌کنیم جلوی او دربارهٔ دین و مذهب صحبت نکن.» به من گفتند: «او بسیار خشن و خشک است.»

گفتم بسیار خوب، به آقای که با من بود، گفتم: «در موردش صحبت نخواهم کرد.»

۳۶ او گفت: «کلمهٔ واعظ را هم به زبان نیاور. اگر این کار را بکنی، نمی‌توانی شکار بروی. او تو را همراه خود نمی‌برد.» گفت: «سه روز با او به شکار رفتم، هر شب با او خوابیدم، هر روز با او غذا خوردم، حتی یک بار هم نگفت، سلام. حالت چطور است؟ چیزی برای خوردن می‌خواهی؟ ظرف‌ها را بشور. هیچ چیز!» گفت: «پس دربارهٔ این موضوع هیچ صحبتی نکن.»

گفتم: «یک کلمه هم نخواهم گفت.» خوب به او نگفتم که قصد ندارم دعا کنم اما چندین بار به او گفتم که من... و من دعا می‌کردم.

۳۷ وقتی به آنجا رسیدیم، آن آقا شخصیت بسیار خشکی داشت و فکر نمی‌کردم به چیزی باور داشته باشد. چند شبی بود که نوزادش را از دست داده بود، کودک مرده به دنیا آمده بود. چنین برای شکار راهی شدیم. و روز دوم، مردی که با او شکار می‌کردم به آن آقا گفته بود که من در نقاط مختلف کشور به شکار می‌پردازم. پس

از آنکه آن شکارچی که همراهم بود، رفت، ما همچنان در ارتفاعات کوهستان بودیم، همان‌جا که یک شیر کوهی را تا میان صخره‌ها تعقیب کرده بودیم، اما سرانجام از چنگمان گریخته بود. و این چنین ما آنجا نشستیم تا سگ برگردد. و آن آقا به من گفت: «آن شکارچی دیگر یعنی دوست شما به من گفته که شما در سراسر منطقه به شکار می‌پردازید. آیا پول زیادی دارید؟» گفت: «فکر می‌کنم این مسئله به من ارتباطی نداشته باشد.»

و من گفتم: «نه»، گفتم: «این چنین نیست که پول زیادی داشته باشم.»
گفتم: «حمایت می‌شوم.»

و او گفت: «بله، متوجه هستم.» گفت: «خوب، گمان می‌کنم باز هم به من مربوط نباشد اما آیا برای یک شرکت کار می‌کنید که از شما حمایت می‌کند؟»

او داشت از من اطلاعات بیرون می‌کشید. من قول داده بودم چیزی نگویم، بله. پس گفتم: «بله، گفتم: «خیر، آقا. واعظ هستم، مبشر.»

او گفت: «چه؟»

گفتم: «مبشر.» او چند دقیقه همان‌جا ایستاد و به من نگاه کرد.

گفتم: «آیا شما هیچ امیدی برای زندگی ابدی دارید؟ امید شما چیست؟»

او گفت: «من یک جک مورمون هستم.»

و گفتم: «چه؟»

او گفت: «جک مورمون.»

گفتم: «این چه نوعی است؟»

گفت: «نوعی که فحش می‌دهد، قهوه می‌نوشد و سیگار می‌کشد.»

گفتم: «خوب، اعتراف صادقانه برای جان نیکوست.»

۳۸ سپس چنین گفت-چنین گفت: «می‌خواهم از شما چیزی بی‌روسم.» گفت: «به من گفته‌اند کلیسای مورمون تنها کلیسای حقیقی موجود است.» گفت: «شما این را باور دارید؟»

۳۹ گفتم: «در مورد کلیسا، فکر می‌کنم این هم به اندازه‌ی مابقی آنها خوب است. من تنها یک حقیقت می‌شناسم و آن عیسی مسیح است.» گفتم: «می‌دانم که او حق است.»

۴۰ «خوب»، او گفت: «دیشب بچه‌ای داشتم که مرده به دنیا آمد.» گفت: «به من گفته‌اند که چون این بچه مرده به دنیا آمده و خدا نفس حیات را در او ندمیده، دیگر هرگز او را نخواهم دید.» او گفت: «نظر شما چیست؟»

۴۱ «خوب»، گفتم: «تا وقتی جک مورمون هستید، مطمئناً او را نخواهید دید. یک چیز قطعی است، تا زمانی که جک مورمون باشید، او را نخواهید دید.» و او گفت... خوب، او داشت مرا به چالش می‌کشید، می‌دانید، من هم کمی متقابلاً او را به چالش

کشیدم. به هر حال، فرصت کافی داشتیم که پاسخ یکدیگر را بدهیم. پس گفت-چنین گفت...گفتم: «مشکل چیست؟»

گفت: «نمی‌دانم.» و گفت: «خوب، شما چه فکر می‌کنید؟»

گفتم: «افراد بسیاری را می‌شناسم که خوب هستند...»

۴۲ من نمی‌دانستم که او مورمون است. و من خیلی...می‌دانستم که چون در یوتا هستم احتمالاً از آنهاست اما...چون بیشتر مردم آنجا مورمون هستند، در منطقهٔ سالت لیک سیتی. اما آنجا سالت لیک سیتی نبود. پس به خود گفتم: «خوب، چند دوست بسیار خوب مورمون داشته‌ام که به صف‌های دعا آمده‌اند، انسان‌های بسیار خوبی هستند.»

۴۳ و گفتم: «افراد بسیار خوبی را ملاقات کرده‌ام که مورمون هستند.» و گفت، خوب، چنین گفت...گفتم: «دربارۀ تعالیشان چیزی نمی‌دانم، و نمی‌خواهم چیزی بگویم که برخلاف تعلیمشان باشد، چون شما به آن گروه تعلق دارید و من احترام بسیاری برای آن قائلم.» سپس گفتم: «خوب، شما آن را باور دارید؟»

گفت: «بله، آقا، باور دارم. اما»، گفت: «بر اساس آن زندگی نمی‌کنم.»

۴۴ گفتم: «خوب، معتقدم کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا این کودک را میلیون‌ها سال پیش، قبل از بنیاد جهان می‌شناخت.» گفتم: «خدا به ارمیا گفت، قبل از اینکه در شکم مادرت شکل بگیری، قبل از اینکه از رحم بیرون بیایی، تو را می‌شناختم، تو را تقدیس کردم و تو را نبی امت‌ها قرار دادم.» گفتم: «این نمایانگر آگاهی است که خدا دارد، می‌بینید.»

گفت: «خوب»، باز گفت: «سپاسگزارم.»

۴۵ قدم در راه گذاشت و از تپه پایین رفت. و آنجا مرد دیگر را دید و گفت: «چرا به من نگفتید این آقا واعظ است؟» و سپس او... کمی با او صحبت کرد و با او در مورد جلسات باب سخن را گشود.

۴۶ اکنون، مورمون‌ها به نبوت اعتقاد دارند. من... شاید اینجا نباشند اما آنها به-به نبوت اعتقاد دارند. شاید نباید این را بگویم اما...بله. بله. اما به هر حال، آنها ایمان دارند.

و او گفت، دوباره پیش من آمد و گفت: «شنیده‌ام که شما نبی هستید.»

گفتم: «نه، آقا.» گفتم: «من... خداوند چیزهایی را به من نشان داده که به وقوع پیوسته‌اند.»

۴۷ و او بی‌درنگ رفت، گفت: «بیاید برویم.» سوار ماشینش شد و به...شهر کوچک خود، جایی که زندگی می‌کرد، رفت. در عرض چند لحظه ناپدید شد. در حال آماده کردن سگ‌ها بودیم تا پس از صرف ناهار بار دیگر به شکار برویم. در این میان، او سوار خودرو شد و آنجا را ترک کرد.

۴۸ چند لحظه بعد، جوانی مرتب کمابیش هفده ساله، برگشت، به راستی به یک مسیحی اصیل مقدس می‌ماند. گفت: «برادرم است.» گفت: «او جک مورمون نیست. یک مورمون واقعی است.»

گفتم: «سلام پسر جان!»

و او گفت: «من از برادرم شنیده‌ام که شما نبی هستید.»

گفتم: «نه، آقا.» گفتم: «چنین نیست که نبی باشم.» گفتم: «خداوند اموری را به من نشان داده که به وقوع پیوسته‌اند.»

۴۹ او گفت: «هم اینک بر روی بازویم تزریقی انجام شده و قرار است تخت عمل جراحی باشم.» گفت: «اما برادرم این را به من گفت. و گفتم، اگر این امر حقیقت دارد، نیازی به عمل جراحی ندارم.» او مستقیم در چشمان من نگاه کرد، نگاهش بی‌ریا، واقعی و همراه با صمیمیت بود، گفت: «بر من دست بگذارید. اگر این مسائل حقیقت دارد، نیازی به عمل جراحی نخواهم داشت.» او سالم به خانه بازگشت.

۵۰ یکی از برادران از فینیکس، یکی از دوستان مسیحی‌ام همراه من در شکار بود. او به من گفت، گفت... برخی از این آقایان اکنون اینجا نشسته‌اند. می‌دانم که یکی از آنها اینجا حاضر است. او به من گفت، گفت: «برادر برانهام، اگر خداوند به شما رؤیایی ببخشد و بگذارد به این مورمون‌ها دقیقاً بگویید چه اتفاقی خواهد افتاد، آنها قانع خواهند شد، چون همان چیزی است که انتظارش را دارند.»

۵۱ بنابراین دعا کردم و دعا کردم. و در مسیر بازگشت، در حالی که در راه بودم، دوشنبه بعدی، یک‌شنبه حدود ساعت ده در اتاق ایستاده بودم، پس از جلسه صبحگاهی کلیسا بود و به بیرون نگاه می‌کردم.

۵۲ و نور چراغ‌های که دستی به هر سو می‌تابید، یا نوعی روشنایی که سوسو می‌کرد، به چشمم خورد. و دیدم یک شیر کوهی روی درختی بود، و-و چنان کوچک بود که نمی‌خواستم به آن شلیک کنم. در حقیقت قصد شکار آن را نداشتم. شخص دیگری به آن شلیک کرد اما با تفنگی با کالیبر بسیار بزرگ. آن کار باعث تکه‌تکه شدن آن شیر کوهی شد. از-از-از-از نحوه انجام آن کار خوشم نیامد.

۵۳ به فینیکس که رسیدم، آن موضوع را برای برادر داوسون و برادر موزلی تعریف کردم. می‌دانم اینجا حضور دارند. چند روز پیش ایشان را جایی همین‌جا دیدم. همراه من به آنجا می‌رفتند، ایشان و همسرشان. و گفتم: «بنگرید و خواهید دید که این قول خداوند است. دقیقاً به همان ترتیب رخ خواهد داد.»

۵۴ چندین شب منتظر ماندیم؛ چهار یا پنج شب، یا چهار یا پنج روز بود که شکار می‌کردیم. به ندرت پیش می‌آید که بتوان شب شیر کوهی را وادار به پناه بردن به درخت کرد. اما درست موقع برگشتن، سگ‌ها را رها کردند، همان شکارچی، همان جوان مورمون. و-و شیر کوهی به ردپای پی برد، یا بهتر بگوییم سگ ردپای شیر کوهی را دنبال کرد و او را مجبور کرد از درخت بالا رود. ساعت ده شب آمدند و ما را از خواب بیدار کردند. به آنجا رفتیم، و آن شیر کوهی بالای درخت بود. به کمک نور چراغ‌ها،

برادر موزلی با تفنگی حدود کالیبر چهل و چهار به او شلیک کرد، که شیر کوهی را از وسط دو نیم کرد. و دقیقاً چنانکه گفته شده بود، رخ داد.

روز بعد با رئیس اصلی محیطبانان ایالت، یک جک مورمون دیگر، ملاقات کردم. آن جوانان را گردهم آوردم و آنها را به مسیح سوق دادم.

به شما می‌گویم که او دیروز، امروز و تا ابد همان است. خدا حقانیت کلام خود را اثبات می‌کند.

شنیده‌اید که مردم می‌گویند: «دیدن یعنی باور کردن.» این سخن کاملاً درست نیست. بسیاری می‌بینند اما باز هم باور نمی‌کنند.

۵۵ در روزگاری که عیسی بر روی زمین بود، چرا او را نشناختند، او که همان کلام تجلی‌یافته خدا بود؟ چرا مردم دریافتند که موسی گفته بود: «یهوه، خدای شما، نبی‌ای مانند من برای شما برخواهد انگیخت؟» و او هر کلامی که کتاب مقدس گفته بود را انجام داد، اما آنها باور نکردند.

۵۶ اما خدا در هر عصری ثابت کرده که کلامش حقیقت است. او همواره کلام خود را اثبات می‌کند. گاهی مردم می‌گویند: «دیدن، باور کردن است.» این درست نیست. اما ما می‌دانیم که خدا همیشه در هر عصری کلام خود را اثبات می‌کند.

۵۷ ما می‌دانیم که او آن را به آدم و حوا ثابت کرد، وقتی گفت: «روزی که از آن بخورید، هراینه خواهید مرد.» باید بپذیریم که این حقیقت است. ما آن را باور داریم زیرا خدا خود آن را برای ما ثابت کرده، پس می‌دانیم که حقیقت است.

۵۸ اکنون به چند مورد می‌پردازیم که خدا کلام خود را ثابت کرده است. به عنوان نمونه زمان نوح را در نظر بگیریم. خدا به نوح پیغامی داد که به یقین هم برخلاف علم و دانش بود و هم باور نکردنی. برای هیچ کس باورپذیر نبود. بر زمین باران نباریده بود. برخلاف علم بود!

۵۹ چه بسا آن روزگار حتی از نظر علمی از زمانه ما نیز پیشرفته‌تر بوده باشد زیرا آنها اهرام و ابوالهول و چیزهای دیگری ساخته‌اند که ما امروز نمی‌توانیم بسازیم. آنها با نوعی قدرت آشنا بودند، شاید نوعی نیروی مکانیکی، اتمی یا چیزی شبیه آن که به آنها امکان می‌داد آن بلوک‌های عظیم سنگی را بلند کنند، کاری که ما امروز نمی‌توانیم انجام دهیم. آنها دستاوردهای علمی چشمگیری داشتند. برای مومیایی کردن اجساد موادی داشتند که سبب می‌شد ظاهر طبیعی صدها سال حفظ شود. ما آن هنر را از دست داده‌ایم.

۶۰ عیسی گفت: «چنانکه در ایام نوح بود در زمان بازگشت پسر انسان نیز همچنان خواهد شد.» و می‌دانیم که باید وارد عصر علمی بزرگ دیگری شویم.

۶۱ و پیغامی که نوح داشت هم سراسر برخلاف باور رایج در کلیسای آن روزگار بود و هم سراسر مخالف تحقیقات علمی. اما خدا حقانیت کلام خود را ثابت کرد. خدا ثابت کرد که آنچه آن نبی گفته بود، حقیقت است.

۶۲ برای دقایقی یک مورد دیگر را نیز بررسی می‌کنیم. ابراهیم یکی دیگر از انبیا خداوند بود که کلام خدا بر او نازل شد. هنگامی که هفتاد و پنج ساله شد و ساره هم شصت و پنج ساله، خدا به وی فرمود که از ساره صاحب فرزند خواهد شد. خوب، این برای یک بی‌ایمان شوک بزرگی بود. آیا قابل تصور است امروز چنین چیزی رخ دهد، در روزگاری که تمام دستاوردهای علمی خود و همهٔ این نوزادان آزمایشگاهی و غیره را داریم؟ با اینکه آن زن سالخورده شصت و پنج سال و آن مرد پیر هفتاد و پنج سال داشت، اما کلام خداوند بر ابراهیم نازل شد و به او گفت که چنین خواهد شد. و ابراهیم به خدا ایمان داشت. حال، فارغ از اینکه خدا چقدر سخن گفته بود و آن سخن چقدر حقیقت داشت، ابراهیم باید آنچه خدا گفته بود را می‌پذیرفت تا محقق شود. اکنون توجه کنید که آن مرد در مورد شهادت و اعتراف ایمانش چگونه آزموده شد تا مشخص شود که به راستی ایمان دارد.

۶۳ همان مردی که اعتراف کرده بود که به خدا ایمان دارد، انسانی بود درست همانند شما عزیزان که امشب اینجا نشسته‌اید. ما همچنان به خدا ایمان داریم. باید باور کنیم که کلامش حقیقت است. و اگر تنها به آن ایمان داشته باشیم، خدا حقانیت آن امر الهی را ثابت خواهد کرد.

۶۴ حال ببینید ابراهیم با چه موانعی روبرو بود. مسئلهٔ نخست سنش بود، او هفتاد و پنج ساله بود و ساره شصت و پنج ساله. مدت‌ها از سن باروری ساره گذشته بود، او در دوران یائسگی به سر می‌برد. بی‌شک، سال‌ها پیش آن مسئله پایان یافته بود. ابراهیم سال‌ها با او زندگی مشترک داشت. او که خواهر ناتنی ابراهیم بود، احتمالاً وقتی دختری جوان یا نوجوان بود، با او ازدواج کرده بود. و آنها فرزندی نداشتند. ساره کاملاً نازا بود. و اکنون می‌بینیم که برای به انجام رساندن آن امر، ابراهیم باید از همهٔ کسانی که ایمان نداشتند جدا می‌شد تا وعده محقق گردد.

۶۵ منظورم این نیست که باید از مردم کناره‌گیری کنید. اما باید خود را از تمام حرف و حدیث‌های بی‌ایمانی جدا کنید و از آنها دور بمانید. هرگاه مردم می‌گویند: «این چیزها اتفاق نمی‌افتد! اینها وعده‌ای دیوانه‌اندا! ممکن نیست چنین چیزی رخ دهد»، گوش‌هایتان را ببندید و از آنجا دور شوید. به هیچ وجه به آن توجه نکنید.

۶۶ کتاب مقدس می‌گوید: «ابراهیم در وعدهٔ خدا از روی بی‌ایمانی شک نکرد، بلکه قوت یافته و خدا را جلال داد.» نامش از ابرام به ابراهیم تغییر یافت، و با این تبدیل نام، نام او «پدر امته‌ها» شد. آیا می‌توانید مردی را تصور کنید که سال‌ها با همسر و همدمش زندگی کرده و اکنون در سن هشتاد سالگی و همسرش نیز در حدود هفتاد سالگی، هنوز فرزندی نداشتند و هیچ امیدی هم به فرزنددار شدن نبود، و با این حال می‌گفت که «پدر امته‌ها» است. آیا می‌توانید تصور کنید مردم هنگام عبور چه انتقادهایی به او می‌کردند: «ای پدر امته‌ها، خوب، هم اکنون چند فرزند داری؟» و تمام انتقادهایی که او مجبور بود تحمل کند!

۶۷ اما ابراهیم از روی بی‌ایمانی شک نکرد. او باور داشت خدا بر انجام وعده و نوید خویش تواناست، و فارغ از اینکه چقدر طول بکشد، خدا کلام خود را محقق خواهد

ساخت. و به جای اینکه او هر بار ضعیف تر شود، چنانکه معمولاً ما می‌شویم، قوی تر و قوی تر می‌شد. «اگر امروز رخ نداد، فردا معجزه‌های بزرگ‌تر خواهد بود، چون یک روز بیشتر گذشته است.» این خدا بود، این خدا در ابراهیم بود، ابراهیم می‌دانست که خدا ثابت می‌کند که کلامش سراسر حقیقت است.

همین بس که فرزندان خدا کلامش را بپذیرند تا او بتواند آن را از طریق شما ثابت کند! این تنها راه او برای اثبات سخن و کلام خویش است.

خدا کلام خود را برای بی‌ایمانان ثابت نمی‌کند. نمی‌توان چیزی را به مردم بی‌ایمان ثابت کرد، آنها بی‌ایمان هستند. اما این امر الهی برای بی‌ایمانان نیست. برای بی‌ایمانان نمی‌باشد.

۶۸ مخاطب کلام شخص ایماندار است. و اگر خدا بتواند کسی را بیابد که به کلامش ایمان بیاورد، کلام خود را از طریق شما ثابت خواهد کرد. و گاهی بیماری و مسائل دیگر به شکل‌های گوناگون برای ما رخ می‌دهد تا خدا بتواند خود را ثابت کند.

آیا آن مرد نابینایی که عیسی با او برخورد کرد را به یاد دارید؟ از او پرسیدند: «چه کسی گناه کرده، او یا پدر و مادرش؟»

۶۹ عیسی گفت: «در این مورد، هیچ یک از آنها، بلکه تا اعمال خدا آشکار شود.» می‌بینید، این اتفاق برای آن پسر افتاده بود تا عیسی جلال یابد. گاهی بیماری لعنت و نفرین نیست بلکه برکت است، تا بتوانیم ایمان خود را به کار گیریم و چیزهایی که نیستند را چنان بخوانیم که گویی هستند. این سخن خداست، پس او خود آن را ثابت خواهد کرد، به شرطی که هنگام آزمایش سست نشود.

۷۰ روزی خدا توانست ثابت کند که ایوب او را روبرو لعنت نخواهد کرد. به آزمایشی که ایوب از سر گذراند، دقت کنید. با اینکه در آغوش مرگ قرار داشت، باز هم گفت: «خداوند داد و خداوند گرفت، نام خداوند متبارک باد!» او قطعاً به آن ایمان داشت. خدا کلام خود را به ایوب ثابت کرد. آن را به ابراهیم ثابت کرد. ثابت کرد که آن حقیقت است.

۷۱ او آن را از طریق موسی نیز ثابت کرد. و زمانی که موسی با چنین دشواری‌هایی روبرو شد، این اندیشه را در ذهن داشت که شاید او یک نجات‌دهنده باشد چرا که مادرش احتمالاً به او گفته بود که او همان فرزند مورد انتظار است. آن زن-آن زن به واقع همان مربی او بود که در کاخ فرعون بزرگش کرده بود، پس بی‌شک به او گفته بود: «پسر، ما برای رهایی خود دعا کرده‌ایم و باور داریم تو همان کودکی هستی که خدا برای رستگارسازی به کار خواهد گرفت.» و سپس وقتی او...

۷۲ بله، او بزرگ شد و باید پسر دختر فرعون می‌شد، و درمی‌یابیم که قرار بود وارث تاج و تخت باشد. خوب، بی‌شک در آن زمان فکر می‌کردند که او فرعون بعدی خواهد شد، «و چنین، در جایگاه فرعون بعدی قوم را آزاد خواهد کرد». اما خدا داشت... اگر این چنین می‌شد، او این کار را به شکل جسمانی، از طریق اقدامی سیاسی انجام می‌داد. اما خدا همیشه این‌گونه عمل نمی‌کند.

۷۳ خدا روش ویژه خود برای انجام کار را دارد، و او گفته بود که خود «آنها را بیرون خواهد آورد». به ابراهیم گفته بود که «پس از چهارصد سال» خودش «آنها را با دست قوی بیرون خواهد آورد»، و خودش «آیات و معجزات نشان خواهد داد». بنابراین نمی‌توانست به آن شکل انجام شود. پس ابراهیم...می‌بینیم که ابراهیم به خدا ایمان داشت و حال موسی نیز به خدا ایمان دارد.

۷۴ و موسی از همان پنجره‌ای به قوم نگاه کرد که فرعون نگاه می‌کرد و همان مردم را دید. اما از دید فرعون آنها چنین بودند؛ «قومی ملعون، مردمی که خدای آنها چیزی جز تعصب و خرافات نبود، خدایی بیابانی که هیچ کس از او چیزی نمی‌داند، ستونی نامرئی که به آن دعا می‌کنند و هیچ ارزشی هم ندارد. تنها عده‌ای متعصب و گروهی برده. و اگر خدای آنها اجازه داده که آنها برده باشند، پس خدای حقیقی نیست»، او آنها را چنین می‌پنداشت.

۷۵ و در میان همه این مسائل، خدا داشت مرد مناسب را برمی‌انگیخت. خدا درست در برابر دیدگان آنها، امور را به شیوه‌هایی عجیب و شگفت‌انگیز به انجام می‌رساند. نه یک الهیدان، نه یک دکتر، نه یک کاهن، نه هیچ یک از مردان مقدس آنها بلکه یک انسان عادی که برای این کار به دنیا آمده بود. و خدا او را به عنوان نبی خود فراخواند، و او را به آنجا فرستاد. برای مقابله با ارتشی برخوردار از تجهیزات مکانیکی که سراسر دنیا را فتح کرده بودند، او چیزی جز عصایی خمیده در دست خود نداشت. اما با همان عصا، که خدا به او گفته بود آن را در دست بگیرد، به وسیله همان اسرائیل را رهایی داد، راهی آنجا شد و آن کار را انجام داد زیرا خدا چنین وعده داده بود. چگونه انجام می‌شود؟ «من با تو خواهم بود.»

گفت: «ای خداوند، جلالت را به من بنما. من در سخن گفتن مشکل دارم. من...» او هزار بهانه داشت.

۷۶ اما خدا گفت: «من با تو خواهم بود.» و همین کافی بود. او با کلام خدا راهی شد. مهم نبود که مأموریت چقدر خطرناک به نظر می‌رسید، موسی باز و همچنان به خدا ایمان داشت. و خدا به واسطه موسی، بر کلام خود مهر تأیید زد. زیرا به رغم هر رویداد تصویری، موسی همچنان به کلام پایبند ماند. هنگام سفر...

۷۷ خدا آنجا در مصر نیز به مردم گفته بود که خود آنها را آزاد خواهد کرد و به «سرزمین موعود، سرزمینی نیکو، پر از شیر و عسل» خواهد برد. و آنجا به راستی وجود داشت. مردم از وجود چنین جایی آگاهی نداشتند اما خدا گفت: «آنجا هست و من آن را به شما داده‌ام. از پیش از آن شماست، بروید و آن را تصرف کنید!»

۷۸ پس از آنکه بسیاری از آنها بیرون آمدند، در حالی که مریم دف می‌نواخت، در بیابان در روح می‌رقصیدند، من آسمانی می‌خوردند، به موسی که در روح سرود می‌خواند، گوش می‌دادند و ظهور معجزات و آیات را می‌دیدند. اما هنگام آزمایش نهایی، جایی که باید کل کلام خدا، کل وعده را باور می‌کردند، همان‌جا شکست خوردند و ناکام ماندند.

فقط دو نفر از آن جمعیت، یعنی یوشع و کالیب باورش کردند. و آنها نشانه‌ای با خود آوردند که گواه نیکویی آن سرزمین بود.

۷۹ اما آنچه که مانع آنها می‌شد، شرایط بود. زیرا گفتند: «ما نمی‌توانیم آن سرزمین را تصرف کنیم، چون شهرهایشان دیوارکشی شده است، و نمایندگان آنها هستند. نه نمایندگان، بلکه مردمشان غول‌پیکر هستند. ما در برابر آنها مثل ملخ هستیم.»

۸۰ یوشع و کالیب گفتند: «ما بیش از تصرف آن توانایی داریم.» چرا؟ خدا آن را به آنها بخشیده بود، مهم نبود چقدر آن افراد غول‌پیکر باشند. موانع برای آنها هیچ معنا و اهمیتی نداشت این قول خدا بود! و خدا قول خود را از طریق آنها ثابت کرد. آنها وارد آن سرزمین شدند، و درست چنانکه خدا گفته بود، آن را تصرف کردند. او چنین آن امر را برایشان ثابت کرد.

۸۱ حال، وقتی در ماه آوریل به آنجا رسیدند، زمانی که آب‌ها از کوه‌ها و از روی توده‌های برف جاری شده و به پایین سرازیر بودند و الی آخر، چنین به نظر می‌رسید که خدا فرمانده شایسته‌ای نیست زیرا لشکریان خود را درست تا لب مرز آورده ولی همان‌جا آنها را از ورود به سرزمین موعود بازداشته بود. و درست زمانی که می‌خواست آنها را از رود عبور دهد، بدترین ماه سال برای چنین کاری بود. ماهی بود که اردن از کناره‌هایش طغیان می‌کرد و تا مزارع سرازیر می‌شد. اگر قرار بود آنها را عبور دهد، باید در تابستان این کار را می‌کرد، وقتی که می‌توانستند از آب کم‌عمق عبور کنند. اما او صبر کرد تا عمق آب‌ها زیاد شود. او دوست دارد نشان دهد که خداست. او دوست دارد با وجود همه مسائل کلام خود را ثابت کند.

۸۲ مهم نیست که دکتر گفته باشد: «شما بر اثر سرطان در حال مرگ هستید.» پزشک همان قدر می‌داند و بس. چه بسا امشب برای برخی از شما آب عمیق باشد. اما به یاد داشته باشید، خدا وعده داده است. خدا کلام خود را پاس می‌دارد، همچنین خدا کلام خود را ثابت می‌کند. این حقیقت است.

۸۳ او صبر کرد تا آب‌ها گل‌آلود شوند، عمیق شوند و از فراز سر آنها هم بگذرد و هر چیز دیگر، و نگاه بود که راه را باز کرد. او خود پیش روی آنها رفت و راه را گشود.

۸۴ چگونه می‌توانستند وارد اریحا شوند در حالی که بسته و محصور شده بود؟ یوشع درگیر چنین پرسشی بود. او می‌دانست که خدا او را تا اینجا هدایت کرده است و قدم بعدی با خداست.

۸۵ روزی که در حال گردش و بررسی دیوارها بود، مردی ایستاده با شمشیر برهنه‌ای در دست را دید. پس شمشیر خود را برکشیده به سوی آن مرد رفت و گفت: «تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟»

۸۶ او گفت: «من فرمانده لشکر خداوند هستم.» و به او گفت که چه باید بکند. چگونه یک دیوار می‌توانست با نواختن شیپور فرو بریزد، دیواری که عرض آن به اندازه‌ای بود که می‌توانستند روی آن ارابه‌سواری کنند؟ اصلاً شیپور را چه به فروریختن دیوار؟

۸۷ خدا از روش‌های بسیار ساده استفاده می‌کند. همین سادگی است که به من نشان می‌دهد که این خداست. ما برای تأثیرگذاری همیشه به دنبال ابزارهای بزرگ و چشمگیر هستیم، ولی خدا... سازمان و مجموعه‌ای بزرگ نباید، کنترل همه چیز را به دست گیرد و مسئله را یکسره کند. در حالی که خدا شخصی ساده را برمی‌گیرد، انسانی که بتواند او را در دستان خود نگه دارد، و هر کلامی که به واسطه آن امر الهی فرموده را ثابت کند. او با روش‌هایی ساده وارد عمل می‌شود!

۸۸ «شیپور را بنواز.» نه اینکه دیوارها را تخریب کنند بلکه «تنها شیپور را بنواز و دیوارها فروخواهند ریخت. نواختن شیپور دیوارها را سرنگون خواهد کرد.» برای ذهن جسمانی و نفسانی چقدر این موضوع احمقانه به نظر می‌رسید! اما خدا ثابت کرد که کلامش حقیقت است زیرا دیوارها یکی پس از دیگری فروریختند. آنها یگراست به پیش رفتند و شهر را تصرف کردند.

۸۹ خدا دوست دارد ثابت کند که خداست! یوشع از این موضوع آگاه بود. یکی از روزها که چنین در آن مکان ایستاده بود، یکی از بزرگ‌ترین پدیده‌های باورنکردنی تاریخ به وقوع پیوست، که تنها مرگ، خاکسپاری و رستاخیز عیسی مسیح بر آن پیشی می‌گیرد. زمانی که دشمن... او آنها را شکست داده بود، ارتش‌های گوناگون در کوه‌ها بودند. او دشمن را تارومار کرده بود، اما آفتاب داشت غروب می‌کرد. عجب لحظه‌ای، چه لحظه حساسی برای فرمانده یوشع بود!

۹۰ به یاد داشته باشید، او در پهنه آن سرزمین پیکار کرد، بدون اینکه بیمارستان، پرستار، باند کمک‌های اولیه یا اینکه حتی یک مجروح داشته باشد. چیزی به من نشان دهید که بتواند بهتر از این عمل کند. بله، آقا، او هیچ بیمارستان و پرستاری نداشت ولی تا زمانی که بر اساس اراده و کلام خداوند حرکت می‌کردند حتی یک نفر را هم از دست نداد. خدا ثابت کرد که با آنها بود. درست است. اکنون توجه کنید.

۹۱ و چنانکه می‌بینیم یوشع می‌دانست اگر شب فرا برسد، آنها مخفیانه راه می‌افتند و به هم ملحق می‌شوند، و-و با یکی کردن نیروهایشان، دوباره ارتش بزرگی تشکیل می‌دهند و فردا کار را برای او سخت خواهند کرد. او درمانده بود که چه کند، پس دیدگان خود را به سوی خدا برافراشت. او به کمک نیاز داشت و نیاز داشت که آفتاب بازایستد. پس تنها به آن خورشید فرمان داد که بایستد و گفت... چنین گفت: «ماه بر فراز ایالون بایستد» و تا زمانی که او دستور ندهد، حرکت نکنند. و ماه و خورشید به مدت بیست و چهار ساعت ثابت ماندند، در حالی که یوشع جنگ را ادامه داد و بر دشمن پیروز شد، زیرا بر سر پست انجام وظیفه خود بود. او حق انجام این کار را داشت چون از فرمان خدا اطاعت می‌کرد.

۹۲ تا زمانی که بر سر پست انجام وظیفه خود هستید، کلام خدا را پاس می‌دارید، دقیقاً آنچه او فرموده را به جا می‌آورید و بر اساس فرامین خدا حرکت می‌کنید، حق دارید به آن کوه بگویید: «جا به جا شود!»

۹۳ خدا کلام خود را پاس می‌دارد. «اگر به این کوه بگویید، جا به جا شو، و در دل

خود شک نکنید، بلکه ایمان داشته باشید آنچه می‌گویید واقع خواهد شد، می‌توانید آنچه را که گفته‌اید، داشته باشید.» عیسی در مرقس ۲۲:۱۱ چنین فرمود. این حقیقت است. می‌دانم که حقیقت است. این کلام خداست و همین امر دلیل بر حقانیتش است. مسئله این است که گاهی هراس به خود راه می‌دهیم. به جایی می‌رسیم که می‌ترسیم خدا کلامش را پاس ندارد. خدا کلام را پاس خواهد داشت. خود فرموده که چنین خواهد کرد. حال، می‌بینیم که این حقیقت دارد. او این را ثابت کرد.

۹۴ روزگاری سخن از نبوت اشعیا بود، چیزی بود که پیش از آن هرگز رخ نداده بود و پس از آن نیز هرگز تکرار نشد. او گفت: «باکره آبستن خواهد شد.» آیا قابل تصور است زنی بدون داشتن رابطه با مردی فرزندی به دنیا بیاورد؟ اشعیا گفت: «باکره آبستن خواهد شد.»

و خدا جهت اثبات حقانیت کلام خویش، کاری کرد که باکره‌ای آبستن شود. او کلام خود را ثابت کرد زیرا باکره‌ای باردار شد و آن پسر را به دنیا آورد.

۹۵ حال، به عملکرد و کارهای همان کلام تن‌گرفته دقت کنید. زمانی که پسر ظهور فرمود، او به واقع خود کلام بود. «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. و کلمه جسم شد و در میان ما ساکن گردید.»

۹۶ در واقع او همان کلام زنده بود. و ثابت هم کرد که همان کلام زنده است. به معلمان و استادان آن روزگار گفت: «چه کسی می‌تواند مرا به گناه ملزم سازد؟» گناه یعنی «بی‌ایمانی». «چه کسی می‌تواند بگوید که من بی‌ایمانم؟ هر کلمه‌ای که درباره من مکتوب شده، محقق شده است.» هفت سخن نبوتی آخر زندگی او در هفت ساعت آخر، بر روی صلیب تحقق یافت. هرآنچه درباره او مکتوب شده بود، به انجام رسید زیرا او خود کلام بود. او ثابت کرد که کلام بود. بیماران را شفا داد. مردگان را زنده ساخت. بر مرگ، دنیای مردگان و قبر پیروز شد. ثابت کرد که کلام بود.

به این مورد توجه کنید، خانۀ یایروس. او بود... و حقیقت را به آنها گفته بود. وی را در حال عبور از دریا می‌بینیم. او چنین وارد می‌شود.

۹۷ زن بینوایی آن بالا روی تپه بود، او تمام دارایی خود را صرف پزشکان کرده بود. بی‌تردید پزشکان برای برگرداندن تندرستی به آن زن، از هرآنچه می‌دانستند و در توان داشتند دریغ نکرده بودند، احتمالاً پزشکان عبرانی بودند و او هم زنی عبرانی بود، پس از هیچ کوششی برای خواهرشان فروگذار نکرده بودند. اگرچه هیچ راهی برای متوقف کردن خونریزی او پیدا نکرده بودند، چه بسا به دوران یأسگی هم رسیده بود و به قدری از بدنش خون رفته بود که... بیچاره چنان ضعیف شده بود که به سختی حرکت می‌کرد. در مورد عیسی شنیده بود. و با دیدن آن قایق کوچک که از میان درختان بید از راه می‌رسید، به آنجا رفت تا ببیند چه خبر است.

۹۸ بسیاری از منتقدانش آنجا حاضر بودند. امروز نیز مردم از او انتقاد می‌کنند. اگر از هویت او آگاه بودند، هرگز به زمره منتقدانش نمی‌پیوستند. اما درست به این خاطر بر او خرده گرفتند که از هویتش بی‌خبر بودند.

و امروز نیز همین مسئله در مورد پیغام صادق است، بسیاری از مردان و زنان نیکو به دلیل ناآگاهی از ماهیت آن امر الهی بر آن خرده‌گیری می‌کنند.

۹۹ عیسی گفت: «اگر موسی را می‌شناختید، مرا نیز می‌شناختید. موسی درباره من سخن گفته است. بسیاری از مردان بزرگ آرزو داشتند این روز را ببینند. اگر اعمال پدرم را به جانیاوردم، به من ایمان نیاورید. من شهادتی بزرگ‌تر از یحیی دارم زیرا کارهایی که انجام می‌دهم ثابت می‌کند که پدر با من است.» او چنین گفت. او کارهای بزرگ‌تری داشت، چون همان بود که معرفی شده بود. یحیی نیز به عنوان «صدای نداکننده در بیابان» معرفی شده بود. اما وقتی عیسی آمد، او به واقع همان نبی‌ای بود که موسی از آمدنش خبر داده بود.

چنانکه چند شب پیش گفتم، او با سه نام آمد؛ پسر خدا، پسر انسان و پسر داود. ۱۰۰ وقتی برای نخستین بار در زمین حاضر شد، در جایگاه پسر انسان بود. در آن زمان نمی‌توانست پسر خدا باشد، هرگز هم چنین ادعایی نکرد. او خود را «پسر انسان» معرفی می‌کرد. هرگاه کسی از او می‌پرسید، می‌گفت: «شما پسر انسان را می‌بینید، پسر انسان.» اکنون باید بدانیم که «پسر انسان» یعنی نبی. او باید به این شکل می‌آمد چون نگاشته‌های مقدس چنین بود، او نمی‌تواند برخلاف نگاشته‌های مقدس بیاید.

۱۰۱ از همین رو امروز، پیغام عصر ما نمی‌تواند از طریق الهیدانان و الهیات بیاید، باید درست با آنچه وعده داده شده همخوانی داشته باشد. باید چنین باشد.

۱۰۲ بنابراین درمی‌یابیم که او در وجود این انسان، می‌بایست یک نبی باشد. در آن زمان قرار نبود در جایگاه پسر خدا ظاهر شود، بلکه می‌بایست پسر انسان باشد. خود یهوه، انبیایی چون ارمیا و دیگران را «پسر انسان» خطاب کرد. «وقتی پسر انسان را خواهید دید... مردم هم پیوسته می‌پرسیدند، «پسر انسان کیست؟»

۱۰۳ پس او وظیفه خود را در جایگاه پسر انسان به جا آورد. سپس وظیفه کنونی خود را در جایگاه پسر خدا انجام داد. خدا روح است، و هم اینک در سراسر ادوار کلیسا جایگاه پسر خدا را دارد. سپس در هزاره باشکوه، زمان جلوس بر تخت داودی پسر داود خواهد بود. پسر داود وارث تخت خواهد بود. سخن از پسر انسان، پسر خدا، پسر داود است ولی همواره همان شخص است.

۱۰۴ چنانکه مقصود از پدر، پسر و روح‌القدس، تبیین نقش‌آفرینی خداست. او خدای پدر بود، سپس خدا جایگاه پسر را پذیرا شد و هم اینک خدا در هیئت روح‌القدس عمل می‌کند. نه سه خدا بلکه یک خدا، سخن از سه تجلی است، سه صفت همان خدا.

اینک بر ما روشن است که در روزگار کنونی هم خدا کلام خود را پاس می‌دارد، چنانکه در آن زمان انجام داده بود.

۱۰۵ چنانکه می‌بینیم او از دریا عبور کرد. آن زن به او ایمان داشت و ناگهان چیزی در اعماق وجودش به تیش درآمد. او هیچ نگاشته مقدسی در آن مورد نداشت، چنانکه یوشع هم برای متوقف کردن آفتاب نداشت، اما در دل خود باور داشت که او پسر خداست. پس با خود گفت: «اگر فقط بتوانم ردای او را لمس کنم، شفا خواهم یافت.»

پس چنان راه خود را در میان جمعیت باز کرد و ردای او را لمس کرد و این چنین خونریزی‌اش متوقف شد.

۱۰۶ آنگاه عیسی برای یافتن کسی که وی را لمس کرده بود، به جمعیت نگریست. بی‌تردید کسی او را لمس کرده بود. پس ایستاد. همهٔ مردم بر او هجوم می‌آوردند، برخی او را مسخره می‌کردند، برخی به او می‌خندیدند، کاهن دور ایستاده بود و او را سؤال پیچ می‌کرد، روحانیون و دیگران نیز حضور داشتند. اما گروهی هم بودند که او را باور داشته و پذیرفته بودند. و پس از لحظه‌ای، او ناگهان ایستاد، برگشت و گفت: «چه کسی مرا لمس کرد؟»

۱۰۷ برخی از آنها گفتند: «ما استاد!» فکر می‌کنم پطرس گفت، «تمام جمعیت بر تو را هجوم می‌آوردند. چه می‌گویی، می‌پرسی چه کسی تو را لمس کرد؟ همه تو را لمس می‌کنند!»

او گفت: «اما حس می‌کنم قوتی از من خارج شد.» او احساس ضعف کرد. لمسی متفاوت بود.

۱۰۸ ای برادر، ای خواهر، کاش فقط می‌توانستیم این را ببینیم! اگر بتوانید او را چنان لمس کنید! شما که بیمارید، تا دقایقی دیگر برایتان دعا خواهیم کرد. ایمان دارم که از روح‌القدس برخوردارم، نه سهمی بیشتر از روح‌القدسی که شما آنجا دارید یا این مردان اینجا دارند. همان روح‌القدس است و این یک فرمان خداست، و اگر ایمان دارید این فرمان خداست که برای بیماران دعا شود، دست بر آنها گذاشته شود و ارواح پلید بیرون رانده شوند، چنانکه وعده داده شده، آنگاه همان چیز برای شما نیز اتفاق خواهد افتاد. اگر ایمان داشته باشید، آنچه درخواست کرده‌اید را دریافت خواهید کرد.

«آیا ایمان داری که می‌توانم این کار را انجام دهم؟» عیسی چنین گفت.

۱۰۹ «بله، خداوند، ایمان دارم»، این سخن مردی است که پسرش به صرع مبتلا بود، «من ایمان دارم که تو پسر خدایی هستی که به جهان آمدنی است.» اکنون می‌دانیم که تنها همین نوع نگرش می‌تواند نتیجه به بار آورد.

۱۱۰ حال سریع ادامه دهیم، بیایید لحظه‌ای به او ببیندیشیم، او در راه خود بود. کاهنی بی‌ادعا آمد، بی‌تردید آن مرد بی‌ادعا ایمان‌داری لب‌مرزی بود.

۱۱۱ در دنیای امروز نیز شمار زیادی از چنین ایمانداران لب‌مرزی یافت می‌شوند. آنها می‌خواهند باور کنند. آنها می‌خواهند واقعی بودن روح‌القدس را باور کنند. می‌خواهند باور کنند که این، جنبش رسولی است، چون خدا وعده داده که در روزهای آخر روح خود را خواهد ریخت. ما... او می‌خواهد ملاکی باب ۴ را باور کند، مبنی بر اینکه خدا وعده داده که در روزهای واپسین دوباره ایمان اصیل پنطیکاستی را به کلیسا اعاده کند.

۱۱۲ ملاکی ۴ چنین اعلان می‌کند. «اینک در روز آخر ایلای نبی را نزد شما خواهم فرستاد،» درست است، «و او باز ایمان پسران را به ایمان پدران بازمی‌گرداند،» بله، «همچنین ایمان پدران را به ایمان فرزندان.» باید چنین باشد.

می‌گوید: «خوب، سخن از یحیی تعمیددهنده است.» نه، نه.

۱۱۳ از یحیی تعمیددهنده در ملاکی باب ۳ سخن به میان آمده است. درست است. متی باب ۱۱ چنین می‌گوید: «اگر بتوانید بپذیرید، او همان کسی است که گفته شده، اینک رسول خود را پیش روی خود می‌فرستم.» او ایلیا بود، قطعاً عیسی این را گفت. اما نه ایلای ملاکی باب ۴، به هیچ وجه.

۱۱۴ زیرا «بلافاصله پس از آن پیغام زمین باید با آتش سوزانده شود و عادلان بر خاکستر شیریان راه خواهند رفت.» بنابراین این در زمان یحیی اتفاق نیفتاد. باید دوباره پیغامی با قدرت دریافت کنیم تا مردم را از وضعیت‌های فرقه‌ای بیرون آورد و به ایمان واقعی اصیل پنطیکاستی بازگرداند. و ما می‌بینیم که این مهم در حال انجام شدن است، این تحقق یک نگاشته مقدس است. باید انجام شود. همه نگاشته‌های مقدس باید محقق شوند. می‌توانیم به موارد بسیار دیگری اشاره کنیم، زمان بیشتری از آنچه در اختیار دارم، می‌طلبد تا همه موارد را نشان دهم. خود این امور را درک می‌کنید، اینکه باید دقیقاً به همین ترتیب برای فرزندان ابراهیم رخ دهد، چنانکه او وعده داد.

۱۱۵ اکنون عیسی را می‌بینیم که به آنجا می‌رود تا دختر کوچک را شفا دهد. زیرا پدر، آن ایماندار لب‌مرزی، با اتفاقی که افتاده بود، ناگزیر شد عیسی را بشناسد، چون دکتر دیگر قادر نبود هیچ کاری برای آن دختر انجام دهد. او کلاه کوچک سیاهش را گذاشت و به آنجا رفت تا ببیند آیا می‌تواند عیسی را پیدا کند. بله، او همیشه همان جایی است که شما به او نیاز دارید. درست زمانی که به ساحل نزدیک می‌شد، او را یافت.

۱۱۶ و چنین گفت: «بر بالین دخترم بیا، دست‌هایت را بر او بگذار و شفا خواهد یافت.» گفت: «آن دختر در آستانه مرگ است. تنها فرزند من است.» گفت: «دوازده سال دارد. ما فرزند دیگری نداریم. من و همسرم،» شاید «پیر می‌شویم. این تنها فرزندی است که داریم و در بستر مرگ است، ای خداوند، به تو ایمان دارم. اگر فقط بیایی و دست‌هایت را بر او بگذاری، او خوب خواهد شد.»

می‌بینید، او چه چیزی را تشخیص داد؟ دریافت که آن وعده کلام خدا در این شخص تجلی یافته است.

۱۱۷ چنانکه نیقودیموس گفت: «ربی، استاد، ما می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای. این را می‌دانیم. فریسیان هم این را می‌دانند.» پس چرا اعتراف نمی‌کنند؟ «هیچ کس نمی‌تواند کارهایی که تو انجام می‌دهی را انجام دهد، مگر اینکه خدا با او باشد. ما می‌دانیم که تو از جانب خدا آمده‌ای.»

۱۱۸ در اینجا می‌بینیم که یاپرس نیز همین را باور داشت. او گفت: «دست‌های خود را بگذار.» او می‌دانست که خدا در او بود. «دست‌هایت را بر فرزندم بگذار. هرچند در آستانه مرگ است، زنده خواهد شد.»

۱۱۹ او چنین با آن مرد همراه شد. و در حالی که به آنجا می‌رفتند، پیغام‌آوری آمد و گفت: «دیگر استاد را زحمت نده، او را زحمت مده. دختر مرده است، اینک از دنیا رفته

است. مرده است.»

عیسی به یایرس رو کرد و گفت: «مگر به تو نگفتم اگر فقط ایمان داشته باشی، جلال خدا را خواهی دید؟ فقط ایمان داشته باش!»

۱۲۰ او وارد اتاق شد و همه آنجا در حال گریه و شیون و زاری بودند، چنانکه هر کسی می‌کرد. دختر کوچک نازنین، دختر یک کشیش، تازه مرده و از این دنیا رفته بود. احتمالاً چند ساعت از مرگش گذشته بود، او را روی تخت گذاشته بودند و چه بسا آماده بودند که بدنش را حنوط کرده و برای دفن ببرند.

آنگاه می‌بینیم که عیسی وارد خانه شد. همه در حال گریه و ناله بودند. گفت: «آرام باشید.» گفت: «دختر نمرده بلکه خوابیده است.»

۱۲۱ حال می‌توانید تصور کنید که آنها چه فکری کردند؟ «خوب، این مرد را می‌شناسیم. شنیده‌ایم که فرزند نامشروع است. و درباره تمام پیشگویی‌های بی‌پایه‌اش شنیده‌ایم. و حال می‌دانیم که کاهن حق دارد، «این مرد دیوانه است» زیرا بر ما روشن است که دختر مرده. دکتر او را «مرده» اعلام کرده، و او اینجا افتاده است. او از دنیا رفته، و خود می‌دانیم که مرده است.» آنها در واقع او را مسخره می‌کردند، یا بهتر بگوییم با انتقاداتشان او را تحت فشار قرار می‌دادند.

۱۲۲ اما او از پیش گفته بود که دختر نمرده است. همین کافی است. «او خوابیده است.» مهم نیست چند نفر انتقاد کنند، او کلام خود را ثابت خواهد کرد! او همه را از خانه بیرون کرد، همه بی‌ایمانان را دور کرد. پطرس، یعقوب و یوحنا یعنی ایمانداران را در جایگاه سه شاهد، و پدر و مادر را همراه خود نگه داشت. وارد شد، دست دختر را گرفت و به زبانی سخن گفت که روح او را از جایی بسیار دور، از آن سوی ابدیت بازگرداند. و آن دختر زنده شد.

۱۲۳ او چه کرد؟ کلام خود را ثابت کرد. چنین ماهیت سخن و گفته خود را نمایند. آن دختر نمرده بود. خوابیده بود. اکنون می‌بینیم در اینجا مسئله دیگری را نیز ثابت کرد. او در آن لحظه ثابت کرد که خدا بود. او پیش‌آگاهی خود را ثابت کرد. به کلامی که فرمود، دقت کنید. «دختر نمرده، بلکه خوابیده است.» می‌بینید، از ابتدا او نمرده بود. خوابیده بود. این نمایانگر پیش‌آگاهی او بود. چه بسا آن روز صبح دختران زیادی مرده بودند اما این یکی مرده نبود. او خوابیده بود، مانند ایلعازر. و او آن دختر را از آن خواب فراخواند، چون در اصل مرده نبود.

۱۲۴ «هرکه به من ایمان آورد، اگرچه مرده باشد، زنده خواهد شد، و هرکه زنده باشد و به من ایمان آورد، هرگز نخواهد مرد.» فقط کسانی که در دفتر حیات بره هستند، آنهایی که او هنگام مرگ خود باز خرید کرد، همان‌ها را در آن روز از آن خواب فراخواهد خواند، کسانی که با قدرت او زنده شده‌اند، و آن نیروی حیات‌بخش در وجود آنها قرار دارد. چنانکه دیروز گفتم، حتی بعد از مرگ الیشع، وقتی استخوان‌هایش در قبر بود، آن نیروی حیات‌بخش هنوز بر استخوان‌های او بود.

۱۲۵ البته، او هویت خود را نشان داد. اکنون باز می‌بینیم که او در عبرانیان باب ۴ آیه ۱۲ نیز نشان داد و ثابت کرد که کلام خداست. یقیناً چنین کرد. به کار او دقت کنید. عبرانیان ۱۲، عبرانیان ۴:۱۲ می‌گوید که «کلام خدا نافذتر از هر شمشیر دو لبه است و حتی افکار و نیت‌های دل را نیز تشخیص می‌دهد.» حال برای لحظه‌ای خوب دقت کنید.

۱۲۶ در اول و آغاز خدمتش، پس از آنکه ظاهر شد تا نشان دهد که همان کلام است، و پس از آنکه از بیابان به واقع از همان جایی که آزمایش شده بود بیرون آمد، مردی بود به نام شمعون که بعدها پطرس نامیده شد. آن مرد همراه برادرش اندریاس نزد عیسی آمد. و به محض اینکه در حضور عیسی مسیح قرار گرفت، عیسی به او گفت: «نام تو شمعون است. نام پدرت یونا بود. از این پس تو را پطرس خواهند نامید.» این نشان می‌داد که او همان کلام است زیرا کلام افکار و نیت دل را تشخیص می‌دهد. او همان کلام بود.

۱۲۷ فیلیپ آنچه رخ داده بود را دیده بود. او به آن سوی کوه رفت، یک روز غایب بود و سپس برگشت. دوستی به نام نتنائیل را همراه خود آورد. و می‌گفت: «این امور به راستی اتفاق می‌افتند. موسی گفته بود که بپوهه خدای ما نبی‌ای مانند او برخواهد انگیخت، و این همان مرد است. او به شمعون گفت که کیست، حتی نام پدرش را گفت، و ما می‌دانیم آنچه می‌گوید حقیقت است. چون این همان است که خدا در کلام گفته بود، و اینجا ثابت شده که او قرار بود آن را انجام دهد و این نشان می‌دهد که او همان مسیح موعود است.»

و وقتی او وارد حضورش شد، عیسی به او گفت: «اینک یک اسرائیلی که مگری در او نیست.»

او گفت: «ای استاد، از کجا مرا می‌شناسی؟»

فرمود: «پیش از آنکه فیلیپ تو را صدا کند، حینی که زیر درخت بودی، تو را دیدم.» او کلام خود را ثابت کرد. او کلام خدا را ثابت کرد. آری کلام خدا را به اثبات رساند.

۱۲۸ زن کنار چاه، وقتی او... پس عیسی از او خواست تا از دلوی که با آن از چاه آب می‌کشید، جرعه‌ای آب به او بنوشاند، و آن زن گفت: «مرسوم نیست که شما یهودیان از ما سامری‌ها چنین چیزی بخواهید، چون ما را با هم کاری نیست.»

گفت: «اگر می‌دانستی با چه کسی صحبت می‌کنی، خودت از من آب می‌خواستی.»

زن گفت: «چاه عمیق است.»

و در ادامه گفتگو، عیسی مشکل او را دریافت. گفت: «برو شوهر خود را بیاور و به اینجا بیا.»

آن زن گفت: «شوهر ندارم.»

او گفت: «درست گفתי زیرا پنج شوهر داشته‌ای و آن کسی که اکنون با او زندگی می‌کنی، شوهر تو نیست.»

۱۲۹ زن گفت: «ای آقا، می‌بینم که تو نبی هستی.» گفت: «می‌دانی، چهارصد سال است که هیچ نبی نداشته‌ایم.» گفت: «می‌بینم که تو نبی هستی. ما می‌دانیم وقتی مسیحا بیاید، آنکه او را مسیح می‌نامند، وقتی بیاید، از این امور به ما خواهد گفت. این نشانه او خواهد بود.»

آنگاه عیسی گفت: «من همانم که با تو سخن می‌گوید.» او کلام خود را ثابت کرد. وی... ما ثابت می‌کنیم که او همان است که ادعا می‌کرد هست. او مسیحا بود، پسر خدا. ۱۳۰ اکنون همچنین می‌بینیم که آن زن مبتلا به خونریزی که ردای او را لمس کرد، از همین راه نیز برایش ثابت شد که او کلام خدا بود.

۱۳۱ حال امشب به یاد داشته باشید، عیسی گفت: «همچنین در عبرانیان باب ۱، فکر کنم در عبرانیان باب ۳ باشد، او گفت که، «هم اینک کاهن اعظم است»، در عصری که در آن زندگی می‌کنیم، «کاهن اعظمی که در جلال خدا در آسمان‌ها نشسته و می‌تواند هم‌درد ضعف‌های ما شود.»

عبرانیان ۱۳:۸ می‌گوید، «او دیروز، امروز و تا ابد همان است.» او همان خدایی است که در آن زمان بود. امشب همان است.

۱۳۲ در یوحنا ۱۴:۱۲ گفت: «هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم، او نیز خواهد کرد. و بزرگ‌تر از اینها نیز خواهد کرد زیرا من نزد پدر می‌روم.» توجه دارید؟ «هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم، او نیز خواهد کرد.»

۱۳۳ او در متی ۲۸ گفت: «اندک زمانی و دنیا دیگر مرا نخواهد دید اما شما مرا خواهید دید، زیرا با شما خواهم بود، حتی تا انقضای جهان.»

۱۳۴ عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است. او امشب هم جهت اثبات کلام خویش در اینجا حاضر است. (فرصتم تمام شده است.) اما او آنگاه ثابت کرد که قادر به انجام آن کار است. او کلام خود را ثابت کرد، آنچه را که برای آن روز وعده داده بود. سخنان اشعیا را ثابت کرد. سخنان نوح را ثابت کرد. سخنان موسی را ثابت کرد. سخنان همه انبیا را ثابت کرد.

۱۳۵ او وعده داد که در این روز، در روزگاری در آن به سر می‌بریم، اوضاع دنیا مانند سدوم خواهد بود، سخن از همجنس‌گرایی است. نگاه کنید امروز در دنیا چه می‌گذرد، هر جا که می‌روم، در سراسر جهان، نه فقط اینجا بلکه همه جا. اوضاع بحرانی است. در سوئد، پسران و دختران جوان سراسر برهنه اسکی می‌کنند. و در آلمان و فرانسه و سایر جاها نیز تقریباً همان وضعیت آشفته‌ای حاکم است که ما در ایالات متحده شاهد آن هستیم. این یک دوره است. اگر فرصتی داشته باشم و دوباره بازگردم، دوست دارم درباره برخی از این امور نبوتی با شما صحبت کنم و به شما نشان دهم که در چگونه عصری زندگی می‌کنیم. کتاب مقدس می‌گوید، «فرزندان بر پدر و مادر خود مسلط خواهند شد.» [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف.]

۱۳۶ ...کلام. اما به یاد داشته باشید، ابراهیم نسل و ذریت داشت، اسحاق همان نسل و ذریت ابراهیمی بود. او پس از مرگ ساره نسل‌های دیگری نیز داشت. در سن صد و چهل و پنج سالگی با زن دیگری ازدواج کرد و از او هفت پسر و همچنین دختران به دنیا آورد، زیرا خدا او را در صد سالگی دوباره جوان کرده بود. در آن زمان او دوباره کمابیش چهل و پنج ساله شده بود و بنابراین... این را می‌دانیم. سال‌ها پیش در کالیفرنیا در این مورد برای شما موعظه کرده‌ام.

۱۳۷ و اکنون درمی‌یابیم که منظور از نسل ابراهیم، نسل جسمانی از طریق ساره نبود که اسحاق باشد تا قومی را تشکیل دهد، بلکه سخن از نسل کیانی بود که از راه وعده آمد که همان عیسی مسیح بود. و از طریق آن نسل، او نسلی ملوکانه برانگیخت. باشکوه است! هم اینک ما کاهنی ملوکانه هستیم، قومی ملوکانه، امتی مقدس که ستایش تقدیم خدا می‌کنیم یعنی قربانی لب‌های خود را که نام او را ستایش می‌کنند. خدا کلام خود را ثابت کرد، او روح‌القدس را بر ما ریخته و افاضه کرده است.

۱۳۸ فرمود: «آنچه در روزهای سدوم اتفاق افتاد، در روزی که پسر انسان آشکار شود نیز رخ خواهد داد.» حال، آیا توجه کردید؟ او که پسر خداست، درست پیش از آنکه در جایگاه پسر داود قرار گیرد، بار دیگر خویشتن را در مقام پسر انسان متجلی می‌سازد. آیا به نگاشته‌های مقدس دقت کرده‌اید؟

۱۳۹ چرا که همواره چنین می‌کند و هرگز کاری انجام نمی‌دهد مگر آنکه نخست آن را بر بندگان خود، یعنی انبیاء، آشکار سازد. درست است. این وعده اوست. توجه می‌کنید؟ او هرگز کاری نمی‌کند... خدا نمی‌تواند دروغ بگوید. او همواره پیش از انجام هر کاری، ابتدا آن را آشکار می‌سازد.

۱۴۰ به وضعیتی که امروز در آن به سر می‌بریم، نگاه کنید. ببینید به کجا رسیده‌ایم. همه شما قبول دارید که در سدوم عصر مدرن هستیم. می‌دانید که این کشور دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد. به جایی رسیده که... دیگر امیدی باقی نمانده است. برای این ملت و برای هیچ ملت دیگری نجاتی باقی نمانده است. دیگر از آن مرحله گذشته‌ایم. نبوت‌هایی که از این امر اخبار کرده بودند، تحقق یافتند. خدا در حال جمع کردن است تا آخرین گوسفند کوچک را، هر جا که باشد، بازگرداند. روزی همه آنها وارد خواهند شد. در زمان پایانی هستیم. به وضعیت نگاه کنید.

۱۴۱ از شما خواهش دارم به عنوان یک برادر یا خواهر، پیش از دعا کردن برای این عزیزان، کمی ایمان خود را تقویت کنید. و می‌دانم که مجبور نیستیم در ساعت مشخصی اینجا را ترک کنیم. خوب، قصد دارم صف دعا را شروع کنم تا کسانی که باید بروند، بتوانند بروند. توجه دارید؟ و عزیزانی که می‌خواهند بمانند می‌توانند در صف دعا بمانند. اما اجازه دهید در جایگاه یک برادر لحظه‌ای به شما چیزی را نشان دهم.

۱۴۲ به عیسی نگاه کنید، در لوقا ۱۷:۳۰، او در توصیف زمان تصریح می‌کند که مردم مانند روزهای نوح برخورد خواهند کرد. سپس می‌گوید: «و همچنان که در روزهای سدوم بود،» گفت: «وقتی پسر انسان ظاهر شود.» باز اینجا سخن از پسر انسان است،

نه پسر خدا. «پسر انسان»، بله، این دوباره سراسر است به ملاکی باب ۴ باز می‌گردد و به آن ارجاع می‌دهد. و همه این نبوت‌های دیگر مستقیماً به هم اضافه می‌شوند تا نشان دهند، چگونه باید اتفاق بیفتد. او حقانیت کلام خود را ثابت می‌کند. درست است.

۱۴۳ و توجه کنید که با این عمل، چگونه روح خود را بر تمامی بشر خواهد ریخت و چه رویدادهایی رخ خواهند داد و چگونه آن بازگشت و عودت تحقق خواهد یافت. «و پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد. بر غلامان و کنیزان خود از روح خویش خواهیم ریخت. و بالا در آسمان‌ها نشانه‌هایی ظاهر خواهیم ساخت.»

۱۴۴ اینجا عکسی دارم که متعلق به برادر لی وایل است. دوست دارم آنچه را که آن روز بر فراز کوه اتفاق افتاد به شما نشان دهم، هنگامی که همه دانش‌آموزان را بیرون فرستادند، این امر درست پیش از آن موضوع مهم یعنی گشوده شدن هفت مهر، روی داد. وقتی دانش‌آموزان را بیرون فرستادند، همان وقت که آن بلا دعا می‌کردم، آتشی قیف‌مانند پایین آمد، سپس دوباره بالا رفت و گسترده شد، چرخید و دوباره پایین آمد. درست همان امری که خدا فرموده بود باید به مردم اعلام شود. ما... آن امر الهی آنجا بود، جایی که مدارس توسان... و همان‌جا که آن امر الهی به آسمان بالا رفت.

۱۴۵ دانشمندان از آن عکس گرفتند و در موردش سؤالاتی مطرح کردند. گفتند: «آن کجاست؟ چه رخ داد؟» از درک قضیه ناتوان هستند. توجه دارید؟ این در خفا انجام نشد بلکه ذهن‌ها تاریک شدند. آن هرگز... وقتی عیسی اینجا روی زمین بود، میلیون‌ها نفر درنیافتند که او بر زمین حضور دارد. بله. امروز هم میلیون‌ها نفر بلکه ده‌ها میلیون نفر درک نخواهند کرد.

۱۴۶ اما کسانی که این پیغام برای آنها فرستاده شد، به این درک خواهند رسید. «در آن روز حکیمان خدای خود را خواهند شناخت و کارهای بزرگ انجام خواهند داد.» ما درک می‌کنیم که اکنون در چه ساعتی زندگی می‌کنیم.

۱۴۷ حال به سدوم نگاه کنید، ببینید چه رخ داد. او گفت: «آنچه در روزگار سدوم اتفاق افتاد.» گروهی از مردم در انتظار پسری موعود بودند. این را باور داریم. آن گروه ابراهیم و همراهانش بودند. همچنین گروهی ولرم وجود داشت، لوط، تا حدی دور شده از ایمان، هنوز به شکلی ایماندار بود، در سدوم زندگی می‌کرد. پس سه گروه داریم.

۱۴۸ همیشه سه گروه وجود دارند، نسل حام، سام و یافث. همچنین ایمانداران، مدعیان ایمان و بی‌ایمانان. همه جا هستند و در هر گروهی می‌توان آنها را یافت. همه جا یافت می‌شوند. و این گروه‌ها هنوز هستند. باید آن را به درستی تشخیص دهید. می‌توانید آن را در سراسر کتاب مقدس دنبال کنید، همه چیز به هم پیوند می‌خورد.

۱۴۹ به این گوش کنید. به جایگاه و شرایط نبوتی که امشب در آن قرار داریم، بنگرید. اکنون، همه می‌دانیم که جهان در وضعیتی شبیه سدوم قرار دارد.

همه از نبوت‌های مربوط به قوم اسرائیل آگاهیم، اینکه در سرزمین خود هستند. اگر می‌خواهید بدانید از نظر ملی در چه شرایطی هستیم، به اسرائیل نگاه کنید و ببینید او در چه جایگاهی قرار دارد.

۱۵۰ اگر می‌خواهید بدانید کلیسا در چه وضعیتی است، رفتار زنان را مشاهده کنید. زن نماد کلیساست. او را نگاه کنید، غیراخلاقی و بی‌شرم، ببینید کلیسا به کجا رسیده است. فقط بنگرید، ببینید، مشاهده کنید، کافی است به زنان نگاهی بیندازید. می‌بینید که چگونه زنان شما تنزل می‌کنند و بسیار فاسد می‌شوند، این همان حال و اوضاع کلیسای شماست، بله، در حکم نمونه.

۱۵۱ ببینید اسرائیل در چه وضعی قرار دارد، آنگاه نشانه‌ی زمانی که در آن به سر می‌بریم را خواهید دید. بله، تنها آیات و عجایب را مشاهده کنید. اگر شما-اگر شما، یا چشمانتان باز باشد، خواهید دید که به کجا رسیده‌ایم.

۱۵۲ حال، دقت کنید که در چه موقعیت و شرایطی قرار داریم، دنیا در شرایط سدوم قرار دارد. حال، توجه کنید، «چنانکه بود.» اینک توجه کنید، در آن زمان کسی منتظر آمدن پسر موعود بود. در گروه ابراهیم، ابراهیم و ساره منتظر پسر وعده بودند. آنها در سدوم نبودند. اما درست در همان زمان، در آخرین فصل آن رخداد، درست پیش از آمدن پسر موعود، سه مرد از آسمان آمدند، یک فرشته... دو فرشته و خود خدا. آنها پایین آمدند و زیر درخت بلوط با ابراهیم سخن گفتند. درست است؟ و دو نفر از آنها به سدوم رفتند و به ضد گناهان شهر فریاد برآوردند. و این درست پیش از این بود که دنیای امت‌ها در آتش بسوزد. در آن زمان سدوم سراسر نابود شد. چند نفر بیشتر رهایی نیافتند، لوط به همراه دو دخترش. همسرش هم رهایی نیافت زیرا روی خود را به عقب برگرداند. ای کاش هم اینک فرصت داشتم تا آن را برایتان شرح دهم و نشان دهم که کلیسا اکنون در همان وضعیت قرار دارد. از شما می‌خواهم که اکنون دقت کنید.

۱۵۳ چنین مردی آنجا ماند و با ابراهیم سخن گفت و نشانه‌ای به ابراهیم داد. و دقت فرمایید، ابراهیم پیش از آن بارها از طریق آیات و نشانه‌های عظیم خدا را ملاقات کرده بود. این را باور داریم، درست است؟ درست پیش از پسر موعود که آمدنی بود. اما پیش از متجلی شدن پسر، نشانه‌ای به ابراهیم داده شد.

۱۵۴ زیرا آن پسر یعنی پسر حقیقی باید از راه ایمان ابراهیم پسر خدا باشد، بله، اینجا سخن از عیسی است. ما که نسل ابراهیم هستیم، در مسیح مرده‌ایم، ما نسل ابراهیم هستیم.

۱۵۵ توجه کنید، این امور درست پیش از وقوع آن امر، پیش از آمدن آن پسر رخ داد. حال، کسی که ماند و پشت کرده به خیمه با ابراهیم سخن گفت، فرمود: «ابراهیم.» در حالی که فقط روز قبل نام او ابرام بود. پس گفت: «ابراهیم، همسرت ساره کجاست؟» نه س-ا-ر-ا-ی بلکه س-ا-ر-ه. یعنی «شاهزاده». «همسرت ساره کجاست؟»

گفت: «او در خیمه پشت سر تو است.»

۱۵۶ او گفت: «موافق وعده‌ای که به تو داده‌ام، بله، تو را ملاقات خواهم کرد.» به سخن دیگر، «ساره دوباره حالت طبیعی زندگی خود را شروع خواهد کرد، همان زمان زندگی.»

۱۵۷ و ساره که سالخورده بود و صد سال داشت، در خیمه در دل خود خندید. بله، او خندید و گفت: «چطور می‌شود که این مرد درست بگوید؟ خوب، من پیرزنی سالخورده‌ام، و سرورم ابراهیم هم پیر شده است، سال‌هاست که روابط زناشویی ما پایان یافته است.» گفت: «چطور ممکن است دوباره با سرورم لذت و شادی داشته باشیم؟ او پیر است و من هم پیر شده‌ام، دیگر نمی‌توانم فرزندی بیاورم، مجاری شیر خشک شده‌اند... خشک شده است. چگونه می‌شود دوباره لذت و خوشی داشته باشیم؟»

۱۵۸ و آن مرد، در حالی که پشتش به خیمه بود، گفت: «چرا ساره خندید و گفت که چگونه چنین چیزی شدنی است؟» چه بود؟ تشخیص، عطیۀ نبوتی! توجه دارید؟ دقت می‌کنید؟ او این را دید.

۱۵۹ حال، او گفت: «همین امر دوباره تکرار خواهد شد، و پسر انسان،» که خودش بود، پسر انسان بود که آنجا حضور داشت. ابراهیم او را الوهیم خواند، یعنی «خداوند خدا.» همه می‌دانند که الوهیم همان خداوند خداست. «در ابتدا الوهیم آسمان‌ها و زمین را آفرید،» آن بی‌نیاز از هر چیز و کافی. پسر انسان در جسم ظاهر شده بود، در آن وقت آنجا در قالب جسم، در هیئت تئوفانی حضور یافت و آنچه ساره در خیمه پشت سرش می‌گفت را تشخیص داد. او نویدی داد. توجه کنید. به نسل ملوکانه ابراهیم چنین نوید داده شده که همان امور را خواهد دید.

۱۶۰ اما دقت کنید، لوط نیز در آنجا پیغام‌آوری داشت، دو نفر، دو نفر از آنها به آنجا رفتند. یکی از آنها رفت و دیگری او را همراهی کرد و با او به آنجا رفت، و آنها موعظه کردند و به مردم گفتند از غضبی که آمدنی بود، بگریزند.

۱۶۱ از روزی که عیسی این وعده را داد تا کنون، دنیا هرگز در چنین وضعیتی قرار نداشته است. می‌خواهم از هر مورخی که شاید در این سالن حضور داشته باشد، یا حتی اگر این نوار را می‌شنود یا بعداً آن را خواهد شنید، خواهش کنم اگر خلاف این را می‌داند، برایم بنویسد. کمابیش سی سال می‌شود که تاریخ، به ویژه تاریخ کتاب مقدس را مطالعه می‌کنم، و در سراسر تاریخ کلیسا، در خلال اعصار هفتگانه کلیسا، هرگز حتی یک نفر را ندیده‌ام. چنانکه می‌دانیم اینک در دوره لائودکیه به سر می‌بریم.

۱۶۲ تا امروز هیچ وقت پیغام‌آوری نبوده که نزد همه کلیساها رفته باشد و نامش به ه-ا-م ختم شود. گ-ر-ا-ه-ا-م، بیلی گراهام. افراد زیادی بوده‌اند؛ مودی، فینی، سنکی، ناکس، لوئر و دیگران اما هرگز کسی نبوده که نامش به ه-ا-م ختم شود، «پدر امت‌ها». حالا به یاد داشته باشید، نام او گ-ر-ا-ه-ا-م است و شش حرف دارد. اما ا-ب-ر-ا-ه-ا-م هفت حرف دارد. دقت کنید، آنها آنجا هستند، بیلی گراهام به سراسر دنیا می‌رود و مردم را از سدوم فرامی‌خواند، «بیرون بیایید، از غضب آینده بگریزید.» هیچ مرد دیگری را در میدان خدمت نمی‌شناسم که تا این اندازه در مورد واژه عادل‌شمردگی به خدا متوسل شده باشد، مانند بیلی گراهام. او قادر است آن را به خوبی ارائه کند. به آن معنا الهیدان بزرگی نیست، البته که الهیدان است اما نه معلمی قدرتمند، اما خدا با اوست، آن مرد آنجا می‌ایستد و از راه چیزی شبیه یک درس ساده مدرسه یک‌شنبه

شنوندگانش را تحت تأثیر قرار می‌دهد، او خادم خدا برای این ساعت است. برای چه کسانی؟ برای کلیسای جسمانی که در سدوم است.

۱۶۳ اما به یاد داشته باشید، یک کلیسای روحانی هم وجود داشت که در آن آشفتنگی فرقه‌ای نبود. گروهی فراخوانده شده که پیغامی دریافت کرده بودند، همچنین یک پیغام آور. و آن چه بود؟ تشخیص افکار و نیت‌هایی که در قلب‌ها بود. خدا همواره کلام خود را ثابت می‌کند.

۱۶۴ دعا کنیم. ای پدر آسمانی عزیز، این لحظه‌ای سرنوشت‌ساز است، زمانی که باید تصمیم‌ها گرفته شوند، زمان در حال گذر است و ما نمی‌دانیم در چه ساعتی خداوند ما باز خواهد گشت. زیرا می‌بینیم که این نبوت‌هایی که او از طریق انبیا تو در طول اعصار بیان کرده بود، اکنون در حال محقق شدن هستند. ای خدا، چقدر بابت این امر سپاسگزار هستم، اینکه حتی مردان استوار، مردان توانمند در الهیات، می‌توانند در برابر مکرهای دنیا و بی‌ایمانان بایستند و در مناظره‌ها، بدون کوچک‌ترین تردیدی، با شهامت و جسارت حاضر شوند، و با آگاهی از جایگاه خود و از راه نگاهشده‌های مقدس ثابت کنند که این کلام حقیقت است. و ای خداوند، ما که منتظر آمدن تو هستیم، و به تحقق این امور نبوت‌شده باور داریم، می‌ایستیم و با شادی می‌بینیم که تو در میان ما می‌خرامی و آنچه وعده داده بودی را انجام می‌دهی و چنین حقانیت کلام خود را ثابت می‌کنی. ای خدای ابدی، فرزندان بیمار تو اینجا نشسته‌اند.

۱۶۵ نمی‌دانم چقدر زمان برای کار کردن باقی مانده است. اینک خورشید عصرگاهی در حال غروب است. اما تو به واسطه نبی وعده دادی، «در شامگاه روشنایی خواهد بود.» و ما می‌بینیم همان خورشیدی که از شرق سر برمی‌آورد، در غرب غروب می‌کند. تمدن همان مسیر خورشید را پیموده، و اینک در ساحل غربی هستیم، انجیل نیز همان مسیر تمدن را پیموده است. حال، پدر، می‌دانیم که زمان به پایان رسیدن مژده انجیل فرامی‌رسد، هنگام پایان زمان است، پایان این عصر است. او در حال پیوستن به ابدیت است. اما تو وعده دادی که پسر ظهور خواهد کرد، پسر انسان مکشوف خواهد شد. و این مهم در روزهای واپسین رخ خواهد داد. ای پدر، نورهای عصرگاهی آمده‌اند. تو را برای این امر سپاس می‌گوییم. هرچند در قالبی محقر و بی‌تکلف است اما تو کارها را چنان ساده انجام می‌دهی که اغلب از فراز سر اندیشمندان به اصطلاح فریخته رد می‌شود و بر کودکان کوچکی مکشوف می‌گردد که آماده فراگیری هستند.

۱۶۶ ای خدا، دعا می‌کنم که امشب چنان کنی که فرزندان بیمار در اینجا وعده خدا را ببینند، و هر یک از آنها شفا یابند و فردا با بدنی تازه نفس و پر قدرت از اینجا بروند و سلامتی خود را باز یابند. خداوند عطا فرما تا آنها این پیغام را به دیگران برسانند تا آخرین نفر نیز وارد آغل شود، و آنگاه درها بسته خواهد شد. ای خدای عزیز، ما را یاری فرما. ای پدر، امشب از تو می‌خواهم، در برابر تمام این مسائل، تنها یک بار دیگر این کار را برای من به جا آوری.

۱۶۷ به نظر می‌رسد که آن شب مردم چندان توجهی به این امر نکردند. اما، پروردگارا، از تو می‌خواهم، امشب دوباره اجازه دهی چنین شود. از زمانی که برای سخنرانی در

اختیار داشتیم، گذشته است و نمی‌دانم چقدر دیگر فرصت خواهیم داشت تا این کار را انجام دهیم. پس از تو می‌طلبیم، ای پدر، آیا دعای مرا خواهی شنید؟ همچنین دعای این مردان و زنان خداترس که امشب اینجا نشسته‌اند و از روح تو پر شده‌اند را بشنو. پروردگارا، آنها ایماندار هستند و تو می‌توانی در میانشان عمل کنی. و ما... از تو می‌خواهم که کلام خود را تأیید کنی، چنانکه فرمودی: «هر که به من ایمان آورد، کارهایی را که من می‌کنم، او نیز خواهد کرد.» ای عیسی، بگذار باز چنین شود، تا ثابت شود که تو دیروز و امروز و تا ابد همان هستی. این را برای جلال خدا، به نام پسر او، عیسی مسیح، می‌طلبیم. آمین.

۱۶۸ حال، برای یک لحظه می‌خواهم بدانم چند نفر اینجا کارت دعا دارند؟ می‌خواهم هریک از شما که کارت دعا دارید، دست خود را بلند کنید. خوب، فکر می‌کنم تقریباً همه جا همین‌طور است.

۱۶۹ نمی‌دانم چند نفر اینجا کارت دعا ندارند ولی بیمار هستند، لطفاً دست خود را بلند کنید و بگویید: «کارت دعا ندارم اما بیمارم. نیازی دارم.»

۱۷۰ از شما می‌خواهم دقایقی باوقار و در آرامش باشید. اینک، دوست دارم با شما صحبت کنم. همیشه مشکل من این بوده که زیاد صحبت می‌کنم. اما پیش از اینکه بیایید، امیدوارم و اطمینان دارم که خدا ثابت خواهد کرد که آنچه بازگو کرده‌ام، حقیقت است، و باشد که او خود را بنمایاند.

هم اینک، چند نفر اینجا نشسته‌اند و بیمارند و می‌دانند که من چیزی موردشان نمی‌دانم؟ لطفاً دست‌های خود را بلند کنید. به این نگاه کنید. بسیار خوب.

از شما عزیزانی که کارت دعا ندارید، تقاضایی دارم. عزیزانی که کارت دعا دارند، فراخوانده خواهند شد. از شما می‌خواهم که در دعا باشید.

۱۷۱ کتاب مقدس می‌گوید که «عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد همان است.» همچنین می‌گوید که «او اکنون کاهن اعظمی است که آنجا نشسته و بر اساس اعتراف ما شفاعت می‌کند.» ما باید نخست اعتراف کنیم، پیش از آنکه او بتواند کاهن اعظم ما باشد، زیرا او تنها بر اساس اعتراف ما شفاعت می‌کند. برادران خادم، مگر این سخن درست نیست؟ بله، او تنها بر اساس اعتراف ما شفاعت می‌کند، بر اساس آنچه اعتراف می‌کنیم که او هست، و آنچه برای ما انجام داده است. نه آنچه خواهد کرد. او از پیش انجام داده است. ما باید اعتراف کنیم که او چنین کرده بود. «او به سبب گناهان ما مجروح شد و از زخم‌های وی ما شفا یافتیم.»

۱۷۲ اکنون، پدر آسمانی خود آگاه است. هنگامی که به شما نگاه می‌کنم، یکی از دوستان خوبم از اهایو را می‌بینم، ایشان و همسرشان آنجا نشسته‌اند، آقای داچ و همسرشان. و فکر می‌کنم دو یا سه صندلی آن طرف‌تر کشیش بلر را می‌بینم که دیشب هم دیدمشان. نور فضای حضاَر کافی نیست و برای من کمی تاریک است، به خاطر این چراغ‌ها اینجا دیدم کمی تار است و همگی شما را به خوبی نمی‌بینم.

۱۷۳ اما می‌خواهم شما هم دعا کنید. آنچه را نیاز دارید در دل خود نگه دارید و از کاهن اعظم ما بطلبید که می‌تواند همدرد ضعف‌های ما شود.

۱۷۴ اینک، شما را نمی‌شناسم، شما می‌توانید به بدن من دست بزنید، مانند اینکه برادر خود را لمس می‌کنید، شوهرتان یا شبانتان یا هر شخص دیگری، اما این کار هیچ فایده‌ای ندارد. اما اگر خدا را لمس کنید و اگر به راستی با روح او هماهنگ باشیم، آنگاه او می‌تواند ایمان شما را به کار برد تا او را لمس کنید، و از عطای من برای پاسخ دادن استفاده نماید.

۱۷۵ بله، من هم مانند این وسیله اینجا خاموش خواهم بود، بدون برخاستن هیچ صدایی از آن. باید چیزی باشد... اگر کسی از طریق این وسیله سخن نگوید، آن خاموش و بی‌صداست. هر انسانی نیز در این امور همچون وسیله‌ای بی‌صداست، مگر اینکه خدا از طریقش سخن بگوید.

۱۷۶ اکنون دعا کنید، ببینیم آیا این مطالبی که گفته‌ام حقیقت دارند یا نه. باشد که خدا کمک کند و چنین شود. نمی‌گوییم که او این کار را خواهد کرد. امیدوارم که چنین کند. اعتماد می‌کنم که چنین خواهد کرد. او هرگز در طول این سال‌ها، در سراسر دنیا، در بین اقوام گوناگون و میلیون‌ها نفر مرا ناامید نکرده است. هیچ‌گاه مرا ناکام نگذاشته است. به همان اطمینانی که اکنون در برابر شما ایستاده‌ام، یقین دارم که اینک نیز مرا ناکام نخواهد گذاشت.

۱۷۷ از شما می‌خواهم احترام شایسته را به جا آورید و دقایقی در جای خود بنشینید. بخش بزرگی از جمعیت را مرخص می‌کنیم و تا دقایقی دیگر برای بیماران دعا خواهیم کرد.

۱۷۸ اما می‌خواهم شما، شما ایمانداران، به من نگاه نکنید، بلکه ایمان داشته باشید. بگویید: «باور دارم آنچه این آقا بازگو کرده با نگاهته‌های مقدس همخوانی دارد. نمی‌دانم به راستی در زمانی که او می‌گوید به سر می‌بریم یا نه. اما اگر چنین باشد، پس باید آن امور رخ دهند. اگر سخنانش کلام خدا باشد، سخنان خود او از بین می‌رود اما کلام خدا هرگز از بین نخواهد رفت.»

۱۷۹ خدا متعهد است بر کلام خویش صحه بگذارد. او آن را ثابت خواهد کرد. او آن را ثابت خواهد کرد. «هر که به من ایمان آورد.» او ثابت کرده که این روز، روز واپسین است. او ثابت کرده که چه اتفاقی خواهد افتاد. ثابت کرده که قرار بود این امور رخ دهند.

۱۸۰ و به یاد داشته باشید، ابراهیم و گروهش تا زمان آمدن پسر وعده دیگر هیچ نشانه‌ای از جانب خدا دریافت نکردند. چند نفر می‌دانند که این سخن درست است؟ سخن از آن نشانه تشخیص است! و نسل ملوکانه ابراهیم، اجازه دهید صدایتان را بشنوم... بگذارید به شما بگویم، این قول و سخن خداوند است، شما در حال دریافت آخرین نشانه خود هستید. این بر اساس نگاهته‌های مقدس و مکاشفه خداست که

در قلبم می‌باشد که می‌گوید این حقیقت است. و امیدوارم باور کنید که این حقیقت است.

۱۸۱ حال، ایمان بیاورید. همه ایمان آورید، بگویید: «ای خداوند عیسی، بگذار تو را لمس کنم. در قلبم نیازی دارم و می‌دانم برادر برانهم چیزی درباره من نمی‌دانند. این آقا را نمی‌شناسم، او هم مرا نمی‌شناسد اما تو می‌شناسی. و اگر او حقیقت را گفته باشد، چنین رخ خواهد داد.» اکنون از شما می‌خواهم برای دقایقی حرکت نکنید. در نهایت...

بله، سخن از روح شماست. و اینک در اینجا هر روحی را به نام عیسی مسیح تحت کنترل خود می‌گیرم تا کلام او تحقق یابد.

اکنون احترام را به جا آورید. دعا کنید. به او بنگرید و بگویید: «خداوندا، ایمان دارم. بی‌ایمانی مرا امداد فرما.»

شروع کنیم. باید اینجا بر روی بخشی از سالن تمرکز کنم، تعدادان بسیار زیاد است و هر یک از شما، وجودی روحانی هستید.

۱۸۲ نمی‌توانم. شما می‌گویید: «پس در مورد من چه؟» نمی‌توانم به شما بگویم. این به اراده مطلق خدا بستگی دارد. همه کارهای خدا بر اساس اراده مطلق او انجام می‌شود. امشب بسیاری از افراد از روی این سکو می‌گذرند و شفا می‌یابند و احتمالاً بسیاری هم شفا نمی‌یابند. همه چیز به اراده مطلق خدا بستگی دارد. چه کسی می‌تواند به او بگوید چه باید بکند؟ هیچ کس. او مطابق اراده و نقشه خود عمل می‌کند.

۱۸۳ پس تنها ایمان داشته باشید. فروتن باشید. سراسیمه نباشید. تنها دست‌های خود را به درگاه خدا برافرازید و بگویید: «خداوندا، به آن ایمان دارم.» توجه دارید؟ «بگذار ردای تو را لمس کنم. به این و آن نیاز دارم. می‌دانم این برادر مرا نمی‌شناسد و از نیازم آگاه نیست اما او از کارهایی که تو انجام داده‌ای، به ما گفته و می‌گوید تو امروز همانی.»

۱۸۴ این شما برادرانی که روی سکو هستید را مستثنی نمی‌کند. برادرانم، با شما در جایگاه همکاران انجیل مسیح صحبت می‌کنم. صادقانه این را می‌گویم، چون من نیز مانند شما انسانی میرا هستم و باید این دنیا را ترک گویم. و باید برای آنچه می‌گویم، در روز داوری پاسخگو باشم. از این مسئله آگاهم و به خوبی می‌دانم. همچنین شما را برای آنچه هستید، دوست دارم، شما عزیزانی که اینجا کنار من هستید و به من کمک می‌کنید. می‌کوشم به شما کمک کنم، و هرآنچه در توان دارم را برای ملکوت خدا انجام دهم.

دعا و مسئلهت می‌کنم.

چند نفر در آن عکس آن نور را دیده‌اند؟ آیا عکسش را دیده‌اید؟ آن امر الهی درست همین‌جا معلق است. مگر نمی‌توانید آن را ببینید؟

۱۸۵ بر فراز سر خانمی است که آنجا نشسته، همان خانم که دستمالی در دست دارد. او برای یکی از عزیزانش دعا می‌کند. خانم، درست است. آن عزیز... آیا باور دارید که من

نبی او هستم، یا ببخشید، خادم او هستم؟ [خواهر می‌گوید: «به یقین باور دارم.»] - گروه تألیف. [آن را باور دارید؟ بسیار خوب. حال، اگر خدا بتواند مشکل را برای من آشکار سازد، آیا خواهید پذیرفت که این از طرف خداست، همان‌طور که آن زن ردای او را لمس کرد؟ اکنون واقفید که شش تا نه متر یا حتی بیشتر از من فاصله دارید و مرا لمس نکردید. اما امری را لمس کرده‌اید، خود می‌دانید که با امری بلکه با شخصی تماس یافته‌اید. مشکل هرچه هست، مربوط به خانمی است که دختر شماس است. درست است. آیا ایمان دارید که او شفا خواهد یافت؟ او معتاد به مواد مخدر است. دقیقاً همین‌طور است. او را می‌بینم که مانند مستان تلوتلو می‌خورد. ملاحظه می‌کنید؟ حال، دستمالی که در دست دارید را بر روی او بگذارید و شک به خود راه ندهید. ایمان دارم که خدا او را آزاد خواهد کرد. آیا همچون من این را باور دارید؟ آمین.

خوب، من این خانم را نمی‌شناسم اما خدا او را می‌شناسد. آیا هم اینک با همهٔ قلب خود ایمان دارید؟

۱۸۶ آقایی که آنجا نشسته و پیراهن راه‌راه بر تن دارد و از فتق رنج می‌برد، آیا ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد و به شما بهبودی خواهد بخشید؟ آیا باور دارید که او این کار را خواهد کرد؟ هیچ وقت در زندگی خود این آقا را ندیده‌ام. آقا، آیا کارت دعا دارید؟ [برادر می‌گوید: «نه، ندارم.»] - گروه تألیف. [ندارید؟ به کارت دعا نیاز ندارید.

«اگر بتوانی ایمان بیآوری!»

۱۸۷ اینجا خانمی هست که می‌کوشد از پشت شانه خانمی که همین‌جا نشسته، نگاه کند. او نسبت به من غریبه است. اما به شدت آشفته و نگران است. او را نمی‌شناسم. هرگز در زندگی‌ام او را ندیده‌ام. اما خدا او را می‌شناسد، و آن خانم خود می‌داند که هم اینک با امری در تماس است. شما آنجا برای موضوع ویژه‌ای در دعا بودید. به این دلیل که نمی‌توانید بیشتر از امشب اینجا بمانید. باید جلسه را ترک کنید. قصد دارید فردا به خانه بازگردید. اهل اینجا نیستید، اهل کالیفرنیا هم نیستید. از اینجا به سمت شرق خواهید رفت. با هواپیما سفر می‌کنید. قصد دارید با هواپیما بروید. از او کلاهما آمده‌اید. بله، درست است.

۱۸۸ همچنین در شرایط روبرویی با مرگ به سر می‌برید. آمده‌اید تا برایتان دعا شود. کارت دعا ندارید. اما ایمان داشتید اگر به اینجا برسید، شفا خواهید یافت. درست است. همچنین به سرطان مبتلا شده‌اید. سرطان در استخوان‌هاست. آیا هم اینک ایمان دارید که شفا می‌یابید؟ خواهیم، آیا ایمان دارید که با او خود او در تماس هستید؟ شاید خدا به من بگوید که چه کسی هستید، آیا این به شما کمک می‌کند؟ اگر چنین است، اگر ایمان دارید که (خدا) به شما کمک خواهد کرد، دست خود را بلند کنید. بسیار خوب، خانم استیل، می‌توانید به او کلاهما بازگردید.

من این خانم نمی‌شناسم. هیچ وقت او را ندیده‌ام.

۱۸۹ اینجا خانمی هست که درست پشت سر او نشسته است. از وارپس رگ‌ها رنج می‌برد. همچنین پسری دارد که الکلی است و برای او در دعاست. اگر ایمان داشته

باشد، می‌تواند شفا یابد. خانم میسون، آیا با همه قلب خود ایمان دارید و باور دارید که عیسی مسیح شما را شفا خواهد داد؟ آیا باور دارید؟

بسیار خوب، پس دست خود را بر روی خانمی که کنار شما نشسته، بگذارید، او برای شوهرش دعا می‌کند که نجات نیافته است. خدا شفا را عطا خواهد کرد.

دعا کنیم.

۱۹۰ ای خدای عزیز، از تو می‌خواهم که این برکت را به او عطا کنی. پروردگارا، مسئلت قلبی این خانم را به او ببخش. ایمانش چنان به تو نزدیک شده که تو را لمس کرده است. به پیشگاه تو دعا می‌کنم، پدر، تا خودت باری نمایی، در نام عیسی. آمین.

حال، با همه قلب خود ایمان داشته باشید که آن را دریافت کرده‌اید. آیا چنین خواهید کرد؟ بسیار خوب. خدا به شما برکت دهد.

آیا ایمان دارید که شوهرتان نجات خواهد یافت، خانم؟ آیا با همه قلب خود ایمان دارید؟ اگر چنین است دست خود را بلند کنید.

۱۹۱ به نظر می‌رسد خانمی درشت‌اندام در برابر من نشسته است. آنجا نشسته است. آیا باور دارید که خادم خدا هستم؟ آیا باور دارید که خادم خدا هستم؟ باور دارید. بسیار خوب. من شما را نمی‌شناسم. مشکل شما مربوط به غدد است. اضافه‌وزن دارید. به پزشک مراجعه کرده‌اید و او گفته نمی‌تواند کاری برای شما انجام دهد، اما او فقط یک دکتر زمینی است. توجه دارید؟ شما... در این اواخر غم و اندوه فراوانی را تجربه کرده‌اید. همسرتان را از دست داده‌اید. اهل اینجا نیستید. در واقع از آرکانزاس آمده‌اید. همچنین در جستجوی کار هستید اما نمی‌توانید بیابید. می‌ترسیدید به هر دلیلی شما را صدا نکنند. اما اکنون ایمان شما خدا را لمس کرده است. خواهرم، بروید و ایمان داشته باشید. خدا برای شما کار فراهم می‌کند و خواست قلبیتان را به شما خواهد بخشید.

خدا ثابت می‌کند که کلامش حقیقت است. آیا باور دارید که باید چنین باشد؟ اکنون از شما می‌خواهم به سادگی دوباره همراه من دعا کنید.

۱۹۲ ای خدای پدر، تو همان خدایی هستی که آن را به اثبات رساندی. وقتی فرمودی: «آن دختر نمرده بلکه خوابیده است»، باید آن سخن را ثابت می‌کردی. حال، خود وعده دادی که درست پیش از پایان زمان، پسر انسان خود را مکشوف ساخت، به همان ترتیب که در سدوم خویشتن را آشکار کرد. تو خود این را وعده دادی، ای خداوند. اکنون در قالب روح‌القدس به این کره خاکی آمده‌ای و در میان ما که ایمان داریم حاضر شدی و آن را ثابت کرده‌ای. کلام خود را ثابت کردی، چنانکه در آن روزها انجام دادی. ای خداوند، ما دیگر به نشانه بیشتری نیاز نداریم. تو خود در میان ما حاضری. ما تو را دوست داریم. و درک می‌کنیم که بر اساس نگاشته‌های مقدس این آخرین نشانه پیش از بازگشت توست. همه آن سایه‌ها و نمونه‌ها هیچ وقت شکست نخورند. باید به تحقق کامل برسند.

۱۹۳ پس دعا کنیم، ای پدر، در حالی که فرزندان تو هم اینک برای دعا جلو می‌آیند، باشد که همه شفا یابند. باشد زمان پایان این جلسه شفا، حتی یک بیمار هم در جمع ما باقی نمانده باشد. ای خدای عزیز، آیا می‌گذاری هم اینک به فیض و لطف، مسح تو بر قومت قرار گیرد، تا آنها همگی شفا یابند؟

۱۹۴ و اگر در اینجا افرادی هستند که هنوز از فرزندان تو نیستند و بر پایه این امور که... آنها کلام را شنیده‌اند و دیده‌اند که این کار به انجام رسید، تو دقیقاً هر حرف و جز آن را ثابت کردی، همچنین کیستی و چیستی خود را و اینکه خود اینجا حضور داری.

۱۹۵ و ای خداوند، آیا تو-آیا تو دروغ را برکت می‌دهی؟ قطعاً که نه، ای خداوند. اما وعده دادی که کلامت را برکت دهی و اینکه آن بی‌ثمر بازخواهد گشت. بلکه هدفی که برای آن فرستاده شده را عملی خواهد ساخت. و اکنون امشب تو همان را در برابر ما انجام دادی، بی‌شک و تردید.

۱۹۶ پس با سرهای خم شده، آیا در اینجا کسانی هستند که هرگز پیش از این ایمان نیآورده‌اند و می‌خواهند دست خود را بلند کنند؟ با سر خمیده تنها دست خود را بلند کنید. و برخیزید و بگویید: «کنون با همه قلبم ایمان دارم. و می‌خواهم هم اینک عیسی مسیح را بپذیرم.» آیا چنین خواهید کرد، هر که اینجاست و هنوز مسیح را نپذیرفته و می‌خواهد اکنون چنین کند؟ به شما نمی‌گویم... به کلیسای مورد نظر خود بروید. اما از شما می‌خواهم که اینک عیسی مسیح را بپذیرید، در حالی که... چه بسا دیگر هرگز به این اندازه به او نزدیک نشوید، تا زمانی که شخصاً او را ملاقات کنید، وقتی از آسمان در بدن قابل رؤیت خود بازمی‌گردد. اگر تاکنون این کار را نکرده‌اید، آیا هم اینک او را خواهید پذیرفت؟

۱۹۷ نمی‌بینم کسی اینجا برخاسته باشد، فکر می‌کنم شما همه عاقل و باهوش هستید و می‌دانید چه می‌کنید. اگر اینجا نشست‌اید و تحت تأثیر قرار گرفته‌اید، از یاد نبرید، «اگر در برابر انسان از من عار داشته باشید، من نیز در برابر پدر از شما عار خواهم داشت.» شاید کسی آنجا، بله، در انتهای سالن برخاسته باشد.

۱۹۸ ای خدای عزیز، شاید کسانی برخاسته‌اند که آنها را نمی‌بینم، آنها می‌خواهند تو را بپذیرند. ای خداوند، آنها آگاهند که چنین چیزی هرگز پیش از این رخ نداده است، و اکنون تو آن را تأیید کردی و اثبات کردی که حقیقت است. پدر، دعا می‌کنم که در قلب‌هایشان که هم اینک به شکلی ویژه لمس شده... از کجا می‌دانیم شاید آخرین نفری باشد که وارد می‌شود؟ شاید برای لس‌آنجلس این پایان باشد. چه بسا آخرین جانی باشد که وارد ملکوت می‌شود. ما نمی‌دانیم آن زمان کی خواهد بود. ولی وقتی آن زمان فرا برسد، در بسته خواهد شد، و آن بدن مبارک کامل خواهد شد. سخن از بدنی ناقص یا عروسی ناقص نیست. از شمار مشخصی از اعضا تشکیل خواهد شد، همان‌هایی که نامشان پیش از بنیاد عالم در دفتر حیات بره نوشته شد و عیسی برای بازخریدشان آمد، مانند آدم که برای نجات همسرش آمد. خدایا، دعا می‌کنم که اکنون آنها را در

ملکوت خود بپذیری. آنها در دستان تو هستند. از آنها مراقبت کن، ای خداوند، به نام عیسی. آمین.

۱۹۹ خدا هریک از شما عزیزانی که از جای خود برخاسته‌اید را برکت دهد. نمی‌دانستم برخی از شما از ایستاده بودید. برخی در عقب سالن ایستاده‌اند و برخی در بالکن. اکنون می‌خواهم کاری برایم انجام دهید. لطفاً منظورم را درک کنید. بعد از جلسه، با خادمان اینجا آشنا شوید و با آنها صحبت کنید. آیا این کار را انجام خواهید داد؟ حتماً این کار را بکنید. اگر هرگز تعمید مسیحی نگرفته‌اید، در مرحله بعد چنین کنید، و سپس با دست‌هایی برافراشته بمانید تا روح‌القدس را دریافت کنید.

۲۰۰ بسیار خوب، اینجا عزیزان بسیاری کارت دعا دارند. از آنها می‌خواهیم برخیزند و اینجا تشریف بیاورند، و فکر می‌کنم از روی سکو عبور کنند. یا باید من بیایم... [برادری می‌گوید: «نه»- گروه تألیف]. امکانش را ندارم. [«آنها از این طرف می‌آیند.»] بله، عزیزانی که کارت دعا دارند، می‌توانند از این سمت، از این راه، از این سمت، از اینجا عبور کنند.

۲۰۱ و چنانچه اکنون برخی از شما باید بروید... شما را بسیار ننگه داشتم. متأسفم. فردا شب سعی می‌کنم بهتر عمل کنم. در... ساعت روی دیوار نشان می‌دهد که ساعت ده و ده دقیقه شب است. از حضور شما بسیار سپاسگزارم و خدای آسمان‌ها به شما برکت دهد. چنانچه تمایل دارید بمانید و صف دعا را ببینید، مقدم شما را گرامی می‌داریم. و اما اکنون دعا برای بیماران را شروع می‌کنیم، نمی‌خواهم شما را ننگه دارم مگر اینکه خود تمایل به ماندن داشته باشید. شما را به نام خداوند عیسی مسیح مرخص می‌کنم. آرامی خدا همراه شما باشد، خدا به شما برکت دهد و شب هنگام به بدن‌های شما آرامی دهد، و سلامتی عطا کند تا بتوانید فردا شب بازگردید. خدا با شما باشد.

۲۰۲ و اینک افرادی که کارت دعا دارند، در حالی که همه جا برای عزیزان دعا می‌کنیم، برای دعا برخیزند. حال، می‌خواهم بدانید، شما که کارت دعا دارید و ایستاده‌اید، آیا در زندگیتان شک و تردیدی وجود دارد؟ ببخشید، آیا در زندگی شما گناه اعتراف‌نکرده‌ای هست؟ اگر هست، از شما درخواستی دارم. در حالی که گناهی در دل دارید، وارد صف دعا نشوید. زیرا شما باید... این نان فرزندان است، بله. اگر مسیحی نیستید، ابتدا زندگی خود را به مسیح بسپارید و سپس برای دعا بیایید و در صف دعا بایستید. این برای ایمانداران است. آیا این کار را خواهید کرد؟ ابتدا او را به عنوان نجات‌دهنده بپذیرید، سپس بر روی سکو بیایید تا برایتان دعا شود.

۲۰۳ اکنون می‌خواهم برای تک به تک افراد دعا کنم، نه اینکه مانند روال معمول فقط از کنارشان عبور کنم. اکنون در کلیسا هستیم. از خواهر ویت سپاسگزارم که اجازه دادند، اینجا بمانیم و دعا کنیم. [برادری می‌گوید: «بله، سراسر شب، تا هر زمان که می‌خواهید.»- گروه تألیف]. پس تا هر زمانی که بخواهیم می‌توانیم بمانیم. از خواهر ویت و گروه اینجا سپاسگزارم که اجازه دادند چنین کنیم. خدا به او برکت دهد. همسر دلیرش نیز در همین سکو ایستاد و تا جایی که می‌دانم تا زمان مرگش برای بیماران

دعا کرد، او از سربازان واقعی صلیب بود. من نیز سعی می‌کنم همین کار را ادامه دهم و این جماعت را برکت دهم.

۲۰۴ اکنون دعا می‌کنم که هر که از اینجا عبور می‌کند... نیازی نیست چیزی که در دل دارید را اعتراف کنید. لازم نیست بگویید چه مشکلی دارید. فقط بیاید و اجازه دهید برای شما دعا کنم و ایمان داشته باشید.

۲۰۵ آیا باور دارید که خدا مرا برای این کار فرستاده است؟ دست خود را بلند کنید. آیا گفته فرشته خداوند را به یاد دارید؟ «اگر مردم را به جایی برسانی که تو را باور کنند و خود با ایمان دعا کنی، هیچ چیز در برابر دعا یارای ایستادگی نخواهد داشت.» و می‌دانید که این واقعیت دارد. بارها و بارها ثابت شده است.

اکنون از خواهر رز می‌خواهم که لطف کنند و تنها ایمان داشته باش یا اکنون طیب اعظم نزدیک است را بنوازند.

۲۰۶ می‌خواهم همه شما در دعا با من در مشارکت باشید. همچنین شما عزیزی که در صف دعا نیستید، آیا برای این افراد دعا خواهید کرد؟ پس با برافراشتن دست قول دهید، «دعا خواهم کرد، بله. همه ما با هم دعا خواهیم کرد.» بسیار خوب، بله.

اگر ناچار به ترک اینجا هستید، لطفاً اکنون در نهایت آرامش خارج شوید تا هنگام دعا مزاحمتی ایجاد نشود.

خواهر، آیا باور دارید که هم اینک کار تمام شده است؟ [خواهر می‌گوید: «با تمام قلبم.» - گروه تألیف.]

خدای عزیز، دست‌های خود را بر خواهرم می‌گذارم و رنجی که در بدن اوست را به چالش می‌کشم. باشد که بیماری او را ترک کند، به نام عیسی مسیح، آمین. خواهر، خدا به شما برکت دهد.

آیا با همه قلب ایمان دارید؟ آیا همه گناهانتان اعتراف شده‌اند؟ به نظر خودتان آماده دریافت شفای خود هستید؟

۲۰۷ خدای عزیز، به نام پسر عیسی مسیح، دست‌های خود را بر خواهرم می‌گذارم، و دعا می‌کنم که در نام عیسی بیماری در بدن او از بین برود. آمین.

آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند و برای شفا آماده‌اید؟ برادر، آیا ایمان دارید؟ [برادر می‌گوید: «با همه قلبم ایمان دارم.» - گروه تألیف.]

۲۰۸ خدای عزیز، دست‌های خود را بر برادرم می‌گذارم، زیرا ای خداوند، می‌دانیم که تو اینجا حضور داری. دعا می‌کنم که او را شفا دهی، در نام عیسی مسیح، آمین.

آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟ نه، شما نمی‌شنوید. آیا ایمان دارید که خواهید شنید؟ [خواهر می‌گوید: «ایمان دارم، اما ناشنوا هستم.» - گروه تألیف.] ایمان داشته باشید.

این خانم ناشنواست. اکنون دعا خواهیم کرد.

۲۰۹ خدای عزیز، از تو می‌خواهم خواهرمان را شفا دهی و ناشنوایی او را برداری. او در دنیایی بسته زندگی می‌کند که نمی‌تواند بشنود. دعا می‌کنم به نام عیسی شنوایی‌اش را به او عطا کنی.

۲۱۰ از جماعت می‌خواهم چند لحظه سرهای خود را پایین نگه دارند. می‌خواهم ببینم برایش چه اتفاقی می‌افتد. اکنون، لطفاً، در نام عیسی مسیح، هیچ کس سر یا چشم خود را بلند نکند. خوب، نباید این کار را کنید تا زمانی که به شما بگویم.

۲۱۱ آیا اکنون می‌توانید مرا بشنوید؟ [خواهر می‌گوید: «کمی، صداها مبهم است.» برادر برانهام یک بار دست می‌زند. «می‌توانم صدای شما را بشنوم.» - گروه تألیف.] صدای مرا می‌شنوید؟ [«کمی.»] می‌توانید بشنوید؟ او اکنون کمی می‌شنود. [برادر برانهام یک بار دیگر دست می‌زند.] می‌شنوید؟ آن صدا را شنیدید؟

۲۱۲ اکنون با تمام قلب ایمان داشته باشید. ایمان خواهید داشت؟ و ایمان داشته باشید، خدا شما را کاملاً شفا خواهد داد. او گفت... من فقط دعا کردم و دست‌هایم را بر گوش‌هایم گذاشتم و او گفت که می‌تواند چیزی بشنود. بسیار خوب، اکنون بروید و ایمان داشته باشید که به خوبی می‌شنوید و شما خواهید شنید.

خواهر، آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟ [خواهر می‌گوید: «بله.» - گروه تألیف.] آیا برای شفای خود آماده هستید؟ [«بله.»]

۲۱۳ خدای عزیز، دست‌های خود را بر خواهرم می‌گذارم و می‌دانیم که در ما هیچ نیکی یافت نمی‌شود اما می‌دانیم که مسیحی هستیم و از روح خدا تولد یافته‌ایم. و دست‌های خود را بر خواهرمان می‌گذاریم و به نام عیسی مسیح طلب شفا می‌کنیم. آمین.

۲۱۴ آیا هم اینک باور دارید که شفا خواهید یافت؟ [خواهر می‌گوید: «خوب.» - گروه تألیف.] بسیار خوب، اکنون شفا یافته‌اید. این همان روش درست است. بله.

۲۱۵ آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟ [خواهر می‌گوید: «بله، آقا.» - گروه تألیف.] و آماده دریافت شفای خود هستید؟ [«بله.»] ایمان دارید که با دست گذاشتن، خدایی که قلب آدمیان را می‌شناسد، شما را شفا خواهد داد؟ [«ایمان دارم.»]

۲۱۶ پدر آسمانی ما، از تو می‌خواهم خواهر ما را شفا دهی، در حالی که دست‌هایمان را بر او می‌گذاریم، به نام عیسی مسیح از تو می‌خواهیم که او را شفا دهی. آمین.

۲۱۷ حال شما چطور است؟ خود می‌دانید که من از مشکل شما آگاهم. اما نمی‌خواهم آن را بیان کنم، چون اگر بگویم، این وضعیت ادامه می‌یابد و تمام نمی‌شود. اما اگر... آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟ [خواهر می‌گوید: «بله، آقا.» - گروه تألیف.] آیا ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد؟ [«بله، آقا.»] آیا باور دارید که آرتروز... خوب آن را گفتم.

خداوند، دعا می‌کنم تا به او کمک کنی و او را شفا دهی. به نام عیسی این را عطا کن.

شما فلج نخواهید شد. بروید و با همه قلب خود ایمان داشته باشید.

۲۱۸ آیا ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد؟ [خواهر می‌گوید: «آمین.»] گروه تألیف. [آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند و آماده دریافت شفای خود هستید؟ ایمان دارید که کمر شما خوب خواهد شد؟]

ای پدر آسمانی عزیز، دعا می‌کنم که او را شفا دهی و بهبودی ببخشی. در نام عیسی مسیح، چنین باد. آمین.

خواهر، خدا به شما برکت دهد. بروید و همچنان ایمان داشته باشید.

خواهر، آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند، آماده دریافت شفای خود هستید؟

خدای عزیز، می‌گویم گناهانش اعتراف شده‌اند. به نام عیسی مسیح، دست‌هایم را بر این خانم می‌گذارم و شفای او را می‌طلبم. آمین.

۲۱۹ آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟ باید درست باشد، شما به شدت بیمار هستید، خودتان هم این را می‌دانید. می‌دانید که از مشکل شما آگاهی دارم. آیا ایمان باور دارید که خدا شما را شفا خواهد داد، قلبتان را شفا می‌دهد و شما را کاملاً خوب خواهد کرد؟

خدای عزیز، به نام عیسی مسیح از تو می‌خواهم که او را شفا دهی و خوب نمایی. پدر، باشد که بیماری او را رها کند، به نام عیسی. آمین.

خدا به شما برکت دهد. شک نکنند. بروید و همچنان ایمان داشته باشید.

آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟ آماده دریافت شفای خود هستید؟

ای پدر آسمانی، دست‌هایم را بر خواهرمان می‌گذارم. باشد در نام عیسی مسیح شفا یابد. آمین.

شک نکنید. بروید، همچنان ایمان داشته باشید.

آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند و آماده دریافت شفا هستید؟

۲۲۰ ای پدر آسمانی عزیز، از تو می‌خواهم برادر ما را شفا دهی و به او بهبودی ببخشی. پدر، این را عطا کن. به همین هدف بر او دست می‌گذارم، به نام عیسی مسیح. آمین.

خدا به شما برکت دهد. این را با همه قلبم باور دارم.

خواهر، آیا هم اینک ایمان دارید؟ آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند و آماده دریافت شفای خود هستید؟

خدای عزیز، به نام عیسی مسیح بر روی خواهرم دست می‌گذارم تا به جهت جلال تو شفا یابد. آمین.

۲۲۱ اکنون، اغلب همین‌طور است، تنها یک لمس، چنانکه عیسی خود فرمود، «این آیات همراه ایماندارن خواهد بود. اگر بر بیمارانش دست بگذارند.» در جلسات متوجه شده‌ام که این روش پنجاه درصد بهتر از زمانی عمل می‌کند که مردم را به صف دعا

فرامی خوانند و عطای تشخیص به کار گرفته می‌شود، زیرا این چنین فقط می‌شود به تعداد کمی رسیدگی کرد. اما به این روش عزیزان بیشتری شفا می‌یابند.

۲۲۲ آیا همه گناهان بی‌ایمانی و هر چیز دیگر را اعتراف کرده‌اید؟ آیا ایمان دارید که اکنون شفا خواهید یافت؟ [خواهر می‌گوید: «بله، و آزاد می‌شوم.» - گروه تألیف.]

پدر آسمانی عزیز، از تو می‌خواهم خواهرمان را شفا دهی، در حالی که دست‌هایش را می‌گیرم و به نام عیسی مسیح شفای او را می‌طلبم. آمین.

خواهر، خدا به شما برکت دهد.

آیا هم اینک ایمان دارید؟ [خواهر می‌گوید: «بله.» - گروه تألیف.] همه گناهان اعتراف شده‌اند؟ [«بله.»]

خدای عزیز، به نام عیسی مسیح، بر خواهرمان دست می‌گذارم، به جهت شفایش. آمین.

خواهر، خدا به شما برکت دهد.

شاید به نظر ناچیز باشد اما خداست که چنین وعده داد.

آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟

خدای عزیز، دعا می‌کنم خواهرمان را شفا دهی. در حالی که به نام عیسی مسیح بر او دست می‌گذارم، باشد که شفا یافته راهی شود. آمین.

آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟

خدای عزیز، دعا می‌کنم که خواهرمان را شفا دهی، در حالی که به نام عیسی مسیح بر او دست می‌گذارم. آمین.

حال، وقتی با سازوکار می‌آیید، باشد که آن با نیروی محرکه در تماس قرار گیرد و کار به انجام رسد.

آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟ [خواهر پاسخ می‌دهد - گروه تألیف.] شما آماده‌اید.

خدای عزیز، دعا می‌کنم که او را شفا دهی و خوب نمایی، به نام عیسی مسیح. آمین.

خواهر، خدا به شما برکت دهد.

آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟ [خواهر می‌گوید: «همه.» - گروه تألیف.]

ای خداوند عزیز، در حالی که این زن در چشمانم نگاه می‌کند، این را باور دارم. دعا می‌کنم که او را شفا دهی، به نام عیسی.

۲۲۳ خواهر، دارید او را می‌آورید؟ دارید او را می‌آورید؟ بسیار خوب. خواهر، ایمان دارید که خدا او را شفا خواهد داد؟ [خواهر نابینا می‌گوید: «ایمان دارم که خدا می‌تواند بینایی‌ام را به من بازگرداند.» - گروه تألیف.] خدا به شما برکت دهد.

۲۲۴ پدر آسمانی، تو همواره نسبت به نابینایان و نیازمندان رحیم هستی. آنها اکنون آنچه امشب انجام دادی را دیده‌اند. پس ایمان داریم، ای خداوند، که این آخرین نشانه

باشکوه اکنون در میان ما در جریان است. از تو می‌خواهم که بینایی این زن نابینا به او بازگردد، در نام عیسی مسیح. آمین.

اینک، به ما شهادت دهید. آن را شهادت دهید.

[خواهر با برادر برانهام صحبت می‌کند-گروه تألیف.] بله، آیا ایمان دارید که خدا شما را شفا خواهد داد؟ [«هللویاه!»]

پدر آسمانی عزیز، بر خواهرمان دست می‌گذارم و از تو می‌خواهم او را شفا دهی، در نام عیسی مسیح. آمین.

خواهر، خدا به شما برکت دهد. ما را از حال خود باخبر سازید.

خواهر، آیا ایمان دارید؟ [خواهر می‌گوید: «بله، ایمان دارم.»-گروه تألیف.]

پدر آسمانی عزیز، برای خواهرمان دعا می‌کنم، با این اطمینان که اکنون او را شفا خواهی داد. در نام عیسی مسیح، بر او دست می‌گذارم.

اینک ایمان داشته باشید. درست است. بروید، همچنان ایمان داشته باشید.

برادر، آیا ایمان دارید؟ [برادر می‌گوید: «بله.»-گروه تألیف.] آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند؟

خدای عزیز، دعا می‌کنم برادرمان را شفا دهی و به او بهبودی عطا کنی، در نام عیسی مسیح. آمین.

خواهر، آیا ایمان دارید؟

۲۲۵ ای خدا، دعا می‌کنم که در نام عیسی مسیح، با فروتنی، در حلاوت و آرامش این ساعت، روح‌القدس این خانم را شفا دهد. [خواهر می‌گوید: «و از شما می‌خواهم برای پسر دعا کنید. بیست سال است که او را ندیده‌ام.»-گروه تألیف.] خواهر عزیز، دعا می‌کنم که خدا پسران را به شما بازگرداند. خدا به شما برکت دهد.

پدر عزیز، برای خواهرمان که اینجاست، دعا می‌کنم. باشد که اکنون او در حلاوت روح‌القدس بیاید و خواهرمان را شفا دهد، در نام عیسی. آمین.

خواهر، خدا به شما برکت دهد.

خدای عزیز، برای برادرم دعا می‌کنم، در حالی که اینجا ایستاده و بر او دست می‌گذارم، به نام عیسی شفای او را می‌طلبم.

برادرم، خدا به شما برکت دهد. بسیار خوب.

یک پسر کوچک؟

خدای عزیز، بر این کودک دست می‌گذارم و او را در نام عیسی مسیح برای شفا برکت می‌دهم.

خواهر، آیا هم اینک ایمان دارید؟ [خواهر می‌گوید: «بله.»-گروه تألیف.] آیا می‌خواهید برای شما هم دعا کنیم؟

۲۲۶ خدای عزیز، برای این خانم دعا می‌کنم، در حالی که بر او دست می‌گذارم. این همان فرمان توست، آنچه فرمودی انجام دهیم، «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود. اگر بر بیماران دست بگذارند، آنها شفا خواهند یافت.» خداوندا، تو خود این را فرمودی. آمین.

حال، او این را فرمود، درست است؟ پس باید همین‌طور باشد، خواهر.

ای خدای عزیز، دعا می‌کنم خواهرمان را شفا دهی و او را بهبودی بخشی، به نام عیسی مسیح. آمین. خواهر، خدا به شما برکت دهد.

خواهر، آیا با ایمان آمده‌اید؟

۲۲۷ پدر آسمانی عزیز، برکات تو را برای خواهرمان می‌طلبم، در پیروی از آنچه خود فرمودی که انجام دهیم. تو فرمودی: «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود. اگر بر بیماران دست بگذارند، خود فرمودی که، «آنها شفا خواهند یافت.»

۲۲۸ بگذار اینجا لحظه‌ای مکث کنم و چیزی بگویم تا مردم هم کمی استراحت کنند. یک بار منتقدی به من گفت که این درست نیست. بله، او گفت: «این آیات همراه خواهند بود.»

۲۲۹ شما موعظه من درباره محاکمه، محاکمه کردن عیسی را شنیده‌اید. ببینید، او به نوح گفت «باران خواهد آمد.» اما صد و بیست سال باران نیامد، ولی سرانجام بارید. به ابراهیم گفت از ساره صاحب پسری خواهد شد، این اتفاق بیست و پنج سال بعد رخ داد. او هرگز نگفت چه زمانی این امر محقق می‌شود. او گفت که آنها پسری خواهند داشت. بیست و پنج سال بعد چنین شد. بله، نگفت چه زمانی محقق می‌شود.

۲۳۰ فرمود: «دعای ایمان، بیمار را شفا خواهد داد. خدا آنها را بلند خواهد کرد. اگر بر بیماران دست بگذارند، آنها شفا خواهند یافت.» آیا همین را گفت؟ او نگفت که بی‌درنگ از جا می‌پزند و در دم چنین خواهد شد. او گفت: «آنها شفا خواهند یافت.» توجه کنید، این وعده اوست. ما این را باور داریم.

خواهر، تشریف بیاورید. ایمان دارید این حقیقت است؟ [خواهر می‌گوید: «بله، ایمان دارم.» - گروه تألیف.] پس هیچ چیز نمی‌تواند مانع از شفا یافتن شما شود.

به نام عیسی مسیح، بر خواهرم دست می‌گذارم، به جهت شفایش. آمین.

خواهر، آیا ایمان دارید؟ [خواهر می‌گوید: «بله.» - گروه تألیف.] آیا همه گناهان اعتراف شده‌اند و آماده‌اید؟

خدای عزیز، به پیروی از فرمان تو، بر خواهرم دست می‌گذارم، به نام عیسی شفایش را می‌طلبم. آمین.

۲۳۱ از شما عزیزانی که برایتان دعا می‌شود، می‌خواهم که در حق من لطفی بکنید. خواهان آنم که پیش از پایان این سلسله جلسات، گزارش و شهادت دهید چه رخ داده است، و بگذارید حضار و دیگران نیز ببینند که واقعاً چه امری صورت پذیرفته است. شاید فردا، روز بعد یا هر زمان دیگری، فقط نظاره‌گر باشید که چه اتفاقی خواهد افتاد.

۲۳۲ نامه‌هایی که دریافت کرده‌ام به من نشان داده‌اند که این روش بسیار مؤثرتر از آن است که صرفاً مردم را واگذاریم تا ایمان خود را بیازمایند. زیرا عیسی گفت: «بر آنها دست می‌گذارند. بر آنها دست می‌گذارند و آنها شفا خواهند یافت.» اکنون به آنچه او فرمود، توجه کنید. او نگفت بی‌درنگ از جا می‌پرند و شروع به دویدن در سالن می‌کنند. چه بسا چنین هم بشود. اما چنین گفت: «آنها شفا خواهند یافت.» مگر این دقیقاً گفته‌ی وی نیست؟ این سخن عین گفته‌ی اوست. من هم همین را باور دارم. و او اکنون اینجا حضور دارد، همان که کلام را جاری ساخت، اینجا است تا آن را به انجام رساند.

آقا، آیا ایمان دارید؟ [برادر می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.]

ای پدر آسمانی عزیز، بر اساس اعتراف ایمانش و آنچه باور دارد، بر او دست می‌گذارم، به نام عیسی مسیح، به جهت شفایش.

خدای عزیز، بر این خانم دست می‌گذارم، به نام عیسی مسیح، به جهت شفایش. بسیار خوب.

ای پدر عزیز، به نام عیسی مسیح، بر این خانم دست می‌گذارم، به جهت شفایش. تو گفتی: «او شفا خواهد یافت.»

خواهر، آماده‌ی دریافت شفای خود هستید؟

خدای عزیز، به نام عیسی مسیح بر او دست می‌گذارم تا او را شفا دهی.

بسیار خوب، خواهر عزیز، همه چیز برای شفا آماده است؟ هم اینک ایمان شما ملاقات شد، ایمان دارید که خوب خواهید شد؟

۲۳۳ و ای خدا، در فرمان تو آمده است «در سراسر دنیا، به جمیع خلایق» من هم به پیروی از همین فرمان بر وی دست می‌گذارم، به نام عیسی، به جهت شفایش بر او دست می‌گذارم.

خدای عزیز، به نام عیسی مسیح، بر برادرم دست می‌گذارم، به جهت شفایش.

خدای عزیز، به نام عیسی مسیح، بر خواهرم دست می‌گذارم، به جهت شفایش. [فضای خالی بر روی نوار- گروه تألیف. ا... در حال آمدن از راهرو. تنها به این خاطر که نمی‌خواستیم شما را خسته کنیم. حال اگر هم اینک ایمان داشته باشید، خوب خواهید شد.

خدای عزیز، دعا می‌کنم خواهرمان را شفا دهی، به نام عیسی مسیح. آمین.

[فضای خالی بر روی نوار- گروه تألیف. ا... تا مرا در دعا کردن برای این عزیزان یاری رسانی.

۲۳۴ اکنون اینجا دستمال‌ها و چیزهای دیگری داریم که باید برایشان دعا شود. و حال، از شما تقاضا دارم هم اینک حینی که برای این بسته‌های کوچک دعا می‌کنیم، اکنون همچنان با من در دعا همراه باشید. می‌دانم که برای برخی عجیب است که بر روی یک تکه کوچک پارچه دعا شود. کافی است تنها یک بار به دفتر من تشریف

بیاورید و خود ببینید. اگر شهادت‌هایی که در طول سال‌ها دریافت شد را نگه داشته بودیم، فکر می‌کنم نمی‌شد همه آنها را روی این سکو جا داد، شهادت افرادی که با ارسال دستمال‌هایی که بر روی آنها دعا شد، شفا یافتند، میلیون‌ها مورد به سراسر دنیا فرستاده شد. اکنون، آیا از- ماهیت آن آگاهی دارید؟

یکی آن دستمال را برای آن-آن جوان بگیرد... شما دستمال خود را می‌شناسید، برادر؟ بسیار خوب.

۲۳۵ به چشم خود دیده‌ام که کودکان کوچک فلج شفا یافتند. و می‌بینید، چنانکه اورال رابرتس همواره می‌گفت، این در ماهیت صرفاً یک نقطه تماس است. تنها یک نقطه تماس است. دعا کنیم. ما این کار را از خودمان انجام نمی‌دهیم، چنین می‌کنیم چون کتاب مقدس ما را مأمور انجام آن ساخته است. همه می‌دانیم که حقیقت است.

۲۳۶ حال بسیاری دیگر دستمال‌ها را تدهین می‌کنند و امور دیگر. خوب، حال، از نظر ما اشکالی ندارد، البته، اما اگر ما... کتاب مقدس نمی‌گوید که آنها دستمال‌ها را «تدهین» کردند.

۲۳۷ «بلکه دستمال‌ها گرفته و بر بدن پولس می‌گذاشتند.» حال، می‌دانید چه منظوری دارم؟ آنچه آنها دیده بودند، آن قدرت زنده‌کننده‌ای که در پولس بود، به آنها نشان می‌داد که او خادم خداست. افراد می‌دانستند خدا در اوست. می‌دانستند هر آنچه که او لمس می‌کرد، برکت یافته است. چند نفر این را متوجه می‌شوند؟ بگویید: «آمین.» [جماعت می‌گوید: «آمین.»- گروه تألیف.]

۲۳۸ می‌دانید، به نظرم پولس در انجام هر کاری، دقیقاً از کتاب مقدس پیروی می‌کرد. شما این‌طور فکر نمی‌کنید؟ می‌خواهید به شما بگویم فکر می‌کنم این ایده را از کجا گرفته بود؟ [کسی می‌گوید: «از ایشع.»- گروه تألیف.] درست است، از ایشع. بله، ایلیا گفته بود: «این عصا را بردار و بر روی آن کودک بگذار.» و آن نبی عصا را فرستاد، چون می‌دانست هر چه را لمس کند، متبرک است. او جایگاه خود را می‌شناخت. او... اگر تنها می‌توانست آن زن را بر آن دارد که همین را باور کند.

اکنون، دقت کنید، حال در واقع کتاب مقدس نگفت: «برای بیماران دعا خواهند کرد.» بلکه گفت: «بر بیماران دست خواهند گذاشت.»

۲۳۹ اینک کمی فکر کنید، مردم به قدری آشکارا حضور خدا را در پطرس رسول می‌دیدند که حتی بیماران را در زیر سایه او می‌گذاشتند و شفا می‌یافتند. چه نفر می‌دانند که این امر کتاب مقدسی است؟ این به همان اندازه یوحنا ۱۶:۳ نگاشته مقدس است. بله، اینها همه کلام خداست. حالا، البته چنین نبود که سایه آن مرد آنها را شفا دهد.

۲۴۰ اما نگاه کنید، اگر قدرت خدا حتی سال‌ها پس از مرگ هنوز بر آن نبی بود، تا جایی که مردی مرده را بر روی بدن او انداختند، بر روی استخوان‌هایش. حتی بدن هم آنجا نبود فقط استخوان‌ها باقی مانده بودند. و حضور خدا بر آن استخوان‌ها قرار داشت، به حدی که آن مرد مرده دوباره به زندگی بازگشت.

۲۴۱ پس آیا نمی‌دانید همان خدایی که همهٔ این کارها را انجام داده، امشب اینجا حضور دارد؟ به نظر من، ما باید شادترین مردم روی زمین باشیم. به این مهم بیندیشید.

۲۴۲ امیدوارم این تصور را در شنوندگانم ایجاد نکرده باشم که من خودم این کار را انجام می‌دهم. شما-شما می‌دانید که چنین نیست. من برادر شما هستم، بله، برادر شما هستم.

۲۴۳ اما این را می‌دانم، می‌دانم که خدا اینجا حضور دارد. و می‌دانم او چیزی به ما بخشیده که توضیح آن، جز به واسطهٔ کلام خدا، ممکن نیست، همان کلامی که اعلام می‌کند این امور باید در این زمان به وقوع بپیوندند. بنابراین، این نیز نشانه‌ای است دال بر اینکه در روزهای آخر به سر می‌بریم. این امر گواهی و شناسه‌ای به ما می‌بخشد تا دریابیم که این قوم، این برگزیدگان، این انتخاب‌شدگان، این فراخواندگان و از پیش مقدرشدگان.....

۲۴۴ اکنون، از پیش مقدرشده اصطلاح و واژه‌ای ژرف و پرمعناست، اما همه می‌دانیم که این حقیقت دارد. ما به خوبی می‌دانیم که خدای نامتناهی، به خاطر علم پیشدانی خود، همهٔ امور را پیش از بنیاد جهان مقدر و تعیین فرمود، حتی بره ذبح شده بود و همهٔ نام‌هایی که باید در آن کتاب باشند، پیش از نوشته شدن کتاب در آن ثبت شده بودند. حال، چند نفر می‌دانند که این حقیقت است؟

۲۴۵ و عیسی برای-برای فدیه و رهایی‌سازی کسانی که نامشان در کتاب بود، آمد. در کتاب مقدس، بره از پس پرده برآمد، کتاب را گرفت و مهرهایی که بر آن نهاده شده بود را گشود، زیرا او جهت مطالبهٔ همهٔ کسانی که فدیه داده بود، آمده بود. او اکنون شفاعت‌گر است، شفיעی که برای کسانی که آنها را بازخرید کرده، شفاعت می‌کند. چنین همهٔ کسانی که نامشان در دفتر حیات بره نوشته شده، بازخرید شده‌اند.

۲۴۶ چنانکه شب گذشته مثالی ساده و عامیانه آوردم...منتظرم تا...تا همهٔ دستمال‌ها اینجا گذاشته شوند. نمی‌خواهم دوباره موعظه را از سر گیرم، اما عبارتی گفته بودم... امیدوارم بی‌احترامی تلقی نشود، بله. مانند کشاورزی که مرغی را به کاری واداشت، مرغی که تخم کافی نداشت، پس یک تخم عقاب برداشت و زیر آن مرغ گذاشت، و آن تخم تبدیل به یک عقاب شد. آن جوجه در میان همهٔ جوجه‌ها بسیار عجیب بود، چون آنها یکسان به مسائل نگاه نمی‌کردند. او تا آن زمان فقط همان مرغ را دیده بود. تنها یک صدا شنیده بود، اما آن صدا مثل صدای خودش نبود. او نمی‌توانست مثل مرغ یا جوجه‌ها آواز سر دهد. از خوراک آنها هم خوشش نمی‌آمد، زیرا آنها از هرآنچه در حیاط مزرعه می‌یافتند، تغذیه می‌کردند. در وجود او چیزی متفاوت بود، اما خود از ماهیت آن تفاوت آگاه نبود.

۲۴۷ سپس روزی مادر عقاب آمد، مادری که می‌دانست چند تخم گذاشته است. و یکی از آن تخم‌ها که پسرش می‌بود، گم شده بود. پس به دنبالش رفت و او را در همان حیاط پیدا کرد. عقاب مادر بانگ برآورد. و با طنین آن بانگ، جوجه‌عقاب آواز

و صدای مادر را شناخت. عیسی در همین راستا چنین گفت: «گوسفندان من آواز مرا می‌شناسند.»

۲۴۸ دیشب با مشاهده آن میزگرد که بابتیست‌ها، مشایخی‌ها و دیگران تشکیل داده بودند، با خود فکر کردم شاید آنها زیر یک مرغ از تخم درآمدند. ببخشید برادر، شما منظورم را درک می‌کنید. اما مادر می‌دانست که عزیزانش جایی هستند. پس آن مردان دیگر درباره نوع غذایی که از مادر مرغ گرفته بودند و چیزهای دیگر بحث نکردند، چرا که آنها اکنون دیگر عقابند، بنگرید که چگونه برای روزی خویش بال می‌کشایند و اوج می‌گیرند. دقت می‌کنید؟

۲۴۹ فکر می‌کنم کلیسا شبیه صحنه‌ای است که مدتی پیش دیدم. وقتی از توسان یا از-از-فینیکس به سمت توسان برمی‌گشتم. چیزی مرموز دیدم. و قلم به خاطر آنچه اتفاق افتاده بود، شکست، چگونه... اینکه یک شاهین روزی در آسمان پرواز می‌کرد، او برادرِ عقاب است که نمادی از کلیساست.

و پیهوه همان عقاب است. او انبیا خود را «عقاب» نامید. پیهوه خود را «عقاب» نامید.

۲۵۰ اما این شاهین، دیرزمانی است که هویت و اصالت خویش را از دست داده، چرا که دیگر در پهنه آسمان بال نمی‌گشاید و چنانکه شایسته نام اوست، به شکار نمی‌پردازد. در عوض، بر سیم‌های تلفن کز می‌کند و روزگار را چون مردار خواران می‌گذراند. دنبال خرگوش‌های مرده‌ای می‌گردد که زیر ماشین‌ها کشته شده‌اند، و همراه کرکس‌ها آنجا جمع می‌شوند و با هم می‌خورند. به جای اینکه آنگونه که باید، راه برود، مانند کرکس جست و خیز می‌کند. او اصالت و هویت خود را از دست داده است.

۲۵۱ و با محبت الهی و احترام کامل این را می‌گویم که دیرزمانی است که کلیسا اصالت و هویت خود را در جایگاه خواهر عقاب از دست داده است. او گوشه‌ای کز کرده و نشسته است. به جای آنکه در ژرفای کلام به کاوش بپردازد تا حقیقت را بازشناسد، منتظر بسته‌ای از جزوه‌های مدرسه یک‌شنبه است که جایی توسط گروهی از روشنفکران آماده شده است، یعنی همان لاشه خرگوش مرده‌ای که در جایی دیگر کشته شده است. مانند کرکس جست و خیز می‌کند! خدا به کمک کند تا از چنین جایگاه پست بال بگشاییم و بگریزیم.

این وعده‌ها حقیقی هستند. مقصود اینجا تفسیر خلق از آن امر الهی نیست، بلکه منظور گفته‌های خود خدا درباره آنهاست! آنها حقیقت دارند. بسیار خوشحالم که با عقاب‌ها همراهم.

بپایید با هم برای بیماران خود دعا کنیم.

۲۵۲ ای پدر آسمانی عزیز، در کتاب مقدس آمده است که دستمال‌ها و پارچه‌هایی بر بدن پولس می‌گذاشتند، و به واسطه آن ارواح پلید از مردم خارج می‌شدند و ارواح ناپاک آنها را ترک می‌کردند. اکنون، پدر، اینجا بر این دستمال‌ها دعا می‌کنم، دستمال‌هایی که به نمایندگی از عزیزان حاضر اینجا گذاشته شده است. همه ما به اتفاق بدن مبارک

مسیح را تشکیل می‌دهیم. از روی فیض و محبت اعتراف می‌کنیم که در جایگاه عروس او اینجا حاضریم و باور داریم که در پادشاهی او شریکش هستیم. به این امر واقفیم که پولس مقدس نیستیم اما می‌دانیم که تو هنوز و همچنان همان عیسی هستی.

۲۵۳ و از تو می‌خواهیم ایمان این عزیزان را ارج نهی. اگر آنها در زمان پولس زندگی می‌کردند، همین انجیل را می‌شنیدند و همین امور را به چشم می‌دیدند. پس اینها از همان نوع مردم هستند. تو همان خدا هستی. پس ای خدای عزیز، ایمان آنها را مانند روزهای کتاب مقدس ارج بنه. و باشد که هر قدرت شیطانی، هر بیماری و هر رنج و ملالی که مردم را در بند نگه داشته، مردمی که این دستمال‌ها و بسته‌ها به نمایندگی از آنها اینجا قرار دارد، باشد که از آنها دور شود و آن نیروی شر بیماری آنها را ترک گوید.


۲۵۴ گفته شده روزگاری اسرائیل سر پست وظیفه خود و در حرکت به سوی سرزمین موعود بود. و در حالی که در خط وظیفه بودند، دشمن آمد و آنها را به گوشه‌ای راند و دریای سرخ جلوی پیشروی آنها را گرفت. اما خدا از ستون آتش از آسمان فرو نگرست و دریا به هراس افتاد. موج‌هایش عقب رفت، چون موج‌های خدا در اعماق دریا بودند. و برای فرزندانش که در مسیر اطاعت گام برمی‌داشتند، راهی باز شد.

۲۵۵ اکنون ای خدا، اگر دریای سرخ رسید و موج‌هایش را عقب کشید، و آب‌هایش را پس زد تا برای فرزندانی که در مسیر اطاعت گام برمی‌داشتند راهی باز کند، ای خدای عزیز، امشب از طریق خون پسر خود، عیسی، که وعده را داده، نظر بیفکن. و هنگامی که این دستمال‌ها بر بدن بیماران گذاشته می‌شود، چشمان خدا بر آنها بنگرد و آن بیماری، آن شریر، به هراس افتاد و دور شود. و باشد که مردم با سلامتی و قوت راه خود را به سوی سرزمین موعود ادامه دهند. چنانکه اسرائیل در بیابان راه می‌رفت و حتی یک نفر بیمار در میان آنها نبود تا به مقصد رسیدند. باشد که به مردم چنین عطا شود، ای پدر، زیرا این دستمال‌ها را به نام عیسی مسیح می‌فرستیم. آمین.

۲۵۶ خدا به تکاتک شما برکت دهد. وقتی دستمال‌های خود را دریافت می‌کنید، با همه قلب خود ایمان داشته باشید. آیا ایمان دارید که خدا این دعا را می‌شنود؟ بله؟ من-من چنین می‌گویم. هیچ شک نکنید. چه بسا بسیار عجیب به نظر برسد. ببخشید، فقط یک لحظه. هیچ شک نکنید. بلکه هم اینک ایمان داشته باشید که خدا آنچه درخواست کردیم را می‌بخشد.

۲۵۷ آیا باور دارید این خداست که اینجا حاضر است و از اسرار قلب شما آگاه است؟ آیا می‌دانید و ایمان دارید که این خود خداست؟ اکنون آسوده‌خاطر باشید که غیر از این نیست و نمی‌تواند باشد. توجه دارید؟

۲۵۸ حال، اگر فرداهای بزرگی در پیش باشد، سال‌ها بعد این ماجرا بخشی از تاریخ خواهد شد. و اگر سال‌های آتی در کار باشد، مردم در روزگار بعد خواهند آمد و خواهند گفت: «خوب، آقا، اگر در آن عصر زیسته بودم و این چیزها را به چشم می‌دیدم، دیگر همان برایم کافی بود، همه چیز را درمی‌یافتم. بی‌درنگ ایمان می‌آوردم!» می‌بینید،

همان چیزی را باور می‌کنید که اگر آن زمان آنجا بودید و او خود آن کار را انجام می‌داد، باور می‌کردید! به یاد داشته باشید، هنوز هم همان اوست. این حیات او در شماست. خدا به شما برکت دهد. 

65-0426 اثبات كلامش

هتل امبسی

لس آنجلس، کالیفرنیا آمریکا

FARSI

©2026 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org